

طبقه کارگر ایران

بررسی شرایط، اختناق و مبارزات آن

نظامی است که همراه با ازدیاد درآمد نفت، از بیشترین رشد برخوردار بوده است. در عوض بیمارستان‌ها، مدارس و مسکن شدیداً مورد نیاز، پلیس مخفی بدنام رژیم، ساواک، است‌که ساخته و پرداخته و مجهز شده است.

نشانه‌های ثروت و ترقی ظاهری در ایران امروز اغلب تنها چیزی است که در مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی بریتانیا منعکس می‌شود. ساختمان‌های اداری نوساز، خیابانهای پر از ماشین‌های لوکس، پروژه‌های صنعتی جدید و مصارف چشمگیر و تجملی اقلیت کوچکی از ایرانیان. ایران دیگر، ایران واقعی که اکثریت عظیم ایرانیان در آن زندگی میکنند، صرفاً به تغافل و اغذار می‌شود. در این بررسی ما با این ایران سروکار داریم، ایران کارگران ساده. هدف ما این است که باختصار تصویری از شرایط کار و زندگی کارگران ایرانی، و خفقانی که آنها، تحت دیکتاتوری شاه با آن رو برو هستند، ترسیم کنیم. به عبارت دیگر در مقابل افسانه‌هایی که ماشین‌های تبلیغاتی این رژیم بیرون میدهند، معنای واقعی "تمدن بزرگ" شاه برای کارگران ایرانی را قرار دهیم.

نوشته زیر ترجمه جزوه ایست که اخیراً از طرف "کمیته ضد اختناق در ایران" بزمان انگلیسی تحت عنوان The Iranian Working Class: A survey of conditions, repression and struggles.

انتشار یافته است. از آنجا که این جزوه حاوی اطلاعات جامعی در مورد شرایط طبقه کارگر ایران است، ترجمه فارسی آن را در اختیار خوانندگان کند و کلاً قرار می‌دهیم. البته هدف اساسی این جزوه ایجاد وسیله‌ای برای تبلیغ اوضاع طبقه کارگر ایران در میان جنبش کارگری در بریتانیا و کمک به ساختن و بسط فعالیت‌های ضد رژیم ایران در بریتانیاست. ولی چه از نظر اطلاعات و چه از نظر نوع پیشنهاد‌های مبارزاتی آن بی‌شک می‌تواند در سطح وسیعتری مورد استفاده مبارزین واقع شود. این ترجمه در اختیار خود "کمیته ضد اختناق در ایران" نیز گذاشته شده است تا چنانچه چاپ جداگانه آن را برای پیشبرد فعالیت‌های خود مفید تشخیص می‌دهد به‌رشدگی که لازم باشد تکثیر کند.

۱- شرایط اجتماعی و اقتصادی طبقه کارگر

ترکیب نیروی کار و صنایع

جمعیت ایران قریب ۳۵ میلیون نفر است. طبرعم رشد سریع شهرها هنوز قریب ۵۵٪ جمعیت را روستائیان تشکیل میدهند. ولی همراه با مهاجرت مداوم روستائیان جمعیت روستاها با احتمال زیاد در آینده نزدیک کمتر از جمعیت شهرها خواهد شد. کل نیروی کار انسانی کشور در حال حاضر حدود ۱۰ تا ۱۱ میلیون نفر تخمین زده می‌شود. قریب یک سوم نیروی کار انسانی به کشاورزی اشتغال دارد که اکثریت‌شان را دهقانان کم زمین تشکیل میدهند. ۲۰ الی ۲۵ درصد نیروی کار انسانی در صنایع و معادن (از جمله در پشه‌های سنتی شهری و صنایع خانگی روستائی) مشغول بکار است. ده درصد دیگر به کارهای ساختمانی اشتغال دارد و بقیه نیروی کار در بخش خدمات است.

ایران کشوری است هنوز از لحاظ صنعتی عقب مانده، هرچند که صنعتی شدن محدود و ناقص کشور در بیست سال اخیر تغییرات قابل توجهی به‌آوردده است. تا بیست سال پیش ایران کم و بیش یک کشور تماماً کشاورزی بود. تنها صنعت مدرن مهم در آن دوران صنعت نفت بود. بخش تولید مانوفاکتور (باستثنای تعداد انگشت شماری کارخانه‌های نساجی و غذایی، که اکثراً متعلق به دولت بودند)، به پیشه‌های سنتی شهری و صنایع خانگی روستائی محدود میشد. در طول بیست سال اخیر نسبت نیروی کار انسانی شاغل به کشاورزی از ۵۵٪ به حدود یک سوم تقلیل یافته است. حال آنکه بخش شاغل در صنعت (مانوفاکتور، معادن و ساختمان) از کم‌تر از ۲۰ درصد به بیش از ۳۰ درصد افزایش یافته، سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی از بیش از ۳۰ درصد به کمتر از ۱۰ درصد تقلیل یافته، حال آنکه سهم بخش صنعتی (باستثنای نفت) از کمی بیش از ۱۰ درصد به تقریباً ۲۰ درصد رسیده است. صنایع سنتی همچنان سهم مهمی بعهدہ دارند و بخش عمده‌ای از نیروی کار

ایران دومین صادرکننده نفت در جهان است. درآمد عظیم نفتی ایران، که بعد از افزایش ناگهانی قیمت نفت خام در سال ۱۹۷۴ به بیش از سالیانه ۲۰ بلیون لیره استرلینگ بالغ گشته، ایران را در زمره ثروتمندترین کشورهای عقب مانده قرار داده است. درآمد سرانه در ایران امروز بیشتر به کشورهای فقیر تر اروپائی نزدیک است تا به اکثر کشورهای عقب مانده.

ولی اکثریت عظیم ایرانیان منفعتی از این ثروت بیکران نبرده‌اند و همچنان گرفتار زندگی بسیار فقیرانم‌ای هستند، که تفاوت چندانی با وضع زندگی در کشورهای که از ایران بسیار فقیرترند ندارد. برای اقلیت کوچکی از ایرانیان صاحب مزایا "رونق نفتی" ثروت حتی بیشتری به ارمغان آورده است، سرمایه داران ایرانی و کمپانیهای خارجی‌ای که در ایران کار می‌کنند، از سودهای کلان تری منتفع شده‌اند، و مامورین فاسد دولتی امکانات هرچه وسیعتری برای اختلاس پیدا کرده‌اند. ولی برای میلیونها کارگر ایرانی "رونق نفتی" هیچگونه بهبودی در سطح زندگیشان به‌همراه نداشته است. در عوض آهنگ سریع تورم، کمبود غذا و بسیاری دیگر از **مطالبات اولیه** بحران بسیار شدید مسکن، و مسائل اجتماعی **بیشمار دیگری**، بر سختی زندگی روزمره شان افزوده است.

برای کسانی که با ماهیت واقعی رژیم ایران، و نه تصویری که این رژیم میخواهد از خود بسازد، آشنائی دارند، این اوضاع **به‌هیچوجه تعجب آور نیست**. از سال ۱۹۵۳ که سازمان سیا این **رژیم را بقدرت رساند**، هدف اصلی دیکتاتوری تا همین بالا ترین سود **مکن برای سرمایه داران ایرانی و خارجی بقیمت [سطح زندگی] کارگران ایرانی** بوده است. و این کار را از طریق خفقان و سرکوب **و حشمانه و دائمی کارگران ایرانی**، از طریق محروم کردن آنان از **ابتدائی ترین حقوق دکرآتیک** که آنها را قادر به سازماندهی آزادانه **برای دفاع از منافعتشان** سازد، از طریق زندانی کردن، شکنجه و حتی **قتل کارگرانی** که آزادی بیشتر و سطح زندگی انسانی طلب کرده‌اند، **با انجام رسانده** است. پس تعجب آور نیست که این **رژیم منابع کشور را صرف ساختن و مجهز کردن دستگاه خفقانش کرده است**. بجای افزایش هزینه‌های اجتماعی، هزینه‌های

انسانی را بکار می‌گمارند. مثلاً فرش، بعد از پنبه، دومین محصول صادراتی غیر نفتی ایران است. ولی صنایع سنتی بیشتر و بیشتر جای خود را به صنایع عظیم المقیاس مدرن می‌دهند. از لحاظ اقتصادی نفت بمراتب مهمتر از سایر صنایع ایران است. درآمد نفت حدود ۹۵ درصد صادرات و تقریباً ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهد. ولی، صنعت نفت از صنایع بسیار جاذب سرمایه capital intensive است و فقط درصد کوچکی (کمتر از ۵/۰ درصد) از کل نیروی کار انسانی کشور در آن کار می‌کنند. اگر صنایع را بر حسب درصد اشتغال در نظر بگیریم، صنایع و پیشه‌های قدیمی‌تر و از لحاظ تکنولوژیک عقب مانده تر - نساجی و روزندگی، قالی بافی و تولید مواد غذایی - بمراتب مهمترند و رومپورته بیش از ۶۰ درصد نیروی کار صنعتی را بکار می‌گیرند.

صنعتی شدن اخیر ایران، همانند سایر کشورهای عقب مانده، خصلت محدود و ناهنجاری دارد. رشد آن عمدتاً در بخش مونتاژ یا تولید اجناس مصرفی برای بازار داخلی کشور بوده است. تعدادک شاخه‌های جدید صنعتی از قبیل مونتاژ و تولید وسائط نقلیه، لوازم خانگی مدرن، و تولید صابون، پودرهای رخشویی، مواد دارویی و غیره در این زمینه ایجاد شده اند، و شاخه‌های قدیمی مانند صنایع نساجی و مواد غذایی مدرنیزه شده و تا حدودی نیز بسط یافته اند. توسعه صنایع سنگین (مخصوصاً صنایع سنگین ماشین - سازی، مانند تولید ماشین آلات و موتورهای صنعتی)، بر عکس بسیار محدود بوده است. چندین شاخه جدید صنعتی نیز مانند پتروشیمی، کودشیمیائی، پلاستیک و الیاف مصنوعی تولید شده از مشتقات نفتی در حاشیه صنعت نفت و گاز طبیعی توسعه یافته اند. صنعت ذوب آهن و فولاد نسبتاً محدودی نیز تاسیس شده، ولی از هیچ گونه موفقیتی برخوردار نبوده است.

اکثر صنایع مهم جدید، با نوعی شرکت یا همکاری شرکت‌های غریب و بین‌المللی تاسیس شده‌اند. در نتیجه صنایع جدید بطور کلی شدیداً به ماشین آلات، قطعات ساخته شده، و تکنولوژی وارداتی وابسته‌اند. فقدان هرگونه توسعه قابل توجهی در صنایع ماشین سازی سنگین، بدین معنی است که رشد صنعتی شدن این وابستگی را نه کمتر بلکه بیشتر خواهد کرد.

تعداد کثیری مسائل حل نشده، چشم انداز آینده صنایع ایران را کم و بیش تیره و تاری می‌کنند. نشانه‌های زیادی دلالت بر این دارند که مرحله فعلی انکشاف صنعتی بسرعت به حد و نهایی اش نزدیک می‌شود. دوران "رونق نفتی" بسر رسیده، و مقدار حقیقی درآمد نفت، که صنایع ایران برای وارد کردن ماشین آلات و قطعات ساخته شده کاملاً بان وابسته‌اند، شروع به تنزل کرده است. تا چندین سال دیگر تولید نفت هم، بعلت تمام شدن تدریجی ذخائر، شروع به پائین رفتن خواهد کرد. درآمد دیگری هم که بتواند جایگزین درآمد نفت گردد به وضوح موجود نیست. تولید صنعتی مطمئناً قادر به فراهم آوردن چنین جانشینی نخواهد بود، زیرا بعلت بارآوری نازل صنایع ایران، محصولات با - لنسبه نامرغوب آن بهیچوجه قادر به رقابت در بازارهای بین‌المللی نخواهند بود. در حال حاضر اوضاع چنان وخیم می‌نماید که حتی خود رژیم که تا همین اواخر با بلند پروازی ادعا می‌کرد که تا سالهای دهه ۱۹۹۰ ایران در زمره پنج قدرت صنعتی جهان قرار خواهد گرفت، اکنون بتدریج به محدودیتهای موجود اذعان دارد.

۱- برای اطلاعات بیشتر در مورد نیروی کار و صنایع به ضمیمه ۲ رجوع کنید.

۲- برای بررسی چشم انداز کنونی صنایع ایران، بطور مثال به فایننشیال تایمز، ۲۵ ژوئیه ۱۹۷۷ رجوع کنید.

همانطور که در بقیه این بخش مفصلاً روشن خواهیم کرد، این سرمایه داران ایرانی و شرکاء خارجی آنها بوده اند که عمدتاً از ثمرات توسعه صنعتی ایران منتفع شده اند و نه طبقه کارگر صنعتی در حال تشکیل، که تا بحال عمده بار صنعتی شدن را بردوش داشته است. بی شبهه دیکتاتوری ایران کوشش خواهد کرد که بار اصلی بحران مشرف الوقوع را نیز بردوش طبقه کارگر ببندد.

اختلاف فاحش مابین فقیر و غنی

یکی از ویژگیهای اکثر کشورهای عقب مانده اختلاف عظیم بین اقلیت ثروتمند و اکثریت فقیر است. ایران از این قاعده مستثنی نیست. در واقع ثروت نفتی کشور در مقایسه نابرابریهای هرچه عقب‌تری را با سایر کشورها بهمراه آورده است. تأثیر آن افزایش اختلاف بنقد بسیار فاحش سطح درآمد فقیر و غنی بوده است. سطح پائین مالیات بر درآمد برای اقشار پردرآمد، فساد رایج و در رفتن از زیر پرداخت مالیات، کوناهی دولت در تخصیص بودجه کافی جهت خدمات اجتماعی برای اقشار کم درآمد، همه و همه در افزایش این نابرابریها مؤثرند.

مقایسه با بریتانیا نشان می‌دهد که در حالیکه وضع آنهایی که در راس سلسه مراتب اجتماعی قرار دارند نسبتاً از همقطاران خود در بریتانیا بهتر است، آنهایی که در اقشار پائینی قرار گرفته‌اند بحد قابل توجهی فقیرترند. مثلاً سرمایه داران ایرانی (و سرمایه داران خارجی که در ایران فعالیت دارند) عموماً در مقایسه با همقطاران خود در بریتانیا از سود بسیار کلان تری برخوردارند. در ایران نرخ سود سالیانه ۲۰ الی ۳۰ درصد کاملاً معمولی است. طبقه متوسط معدود ایران نیز از زمان "رونق نفتی" بحد قابل توجهی از همقطاران بریتانیایی اش مرفه تر شده. مثلاً حقوق مدیران عامل، مهندسين، دکترها و غیره اغلب دوبرابر حقوق مشابه در بریتانیا است. ولی در منتهی‌الیه دیگر، میزان دستمزد کارگران صنعتی حد اکثر فقط یک چهارم دستمزد کارگران در بریتانیا است. در مناطق روستائی، که هنوز اکثریت جمعیت ایران را در بر می‌گیرد، اوضاع حتی از اینهم بدتر است. درآمد متوسط در مناطق روستائی ما بین یک پنجم الی یک ششم مناطق شهری تخمین زده می‌شود، و این تفاوت دائماً در حال افزایش است.

سازمان بین‌المللی کار، در گزارشی که در سال ۱۹۷۳ منتشر شد، باین نابرابریهای فاحش اشاره کرد، می‌نویسد: "در ایران این مسأله مهمی است، و اگر اقدامات متناسب اتخاذ نشوند جامعه دوگانه موجود باعث تمرکز باز هم بیشتر ثروت و درآمد های بالا در یک بخش جامعه خواهد شد، در حالیکه بخش دیگر بطور وحشتناکی عقب می‌ماند." بنا بر همان گزارش سازمان بین‌المللی کار ده درصد فوقانی از جمعیت ایران ۴۰ درصد از کل هزینه خانوارها را مصرف می‌کند، حال آنکه به ۳۰ درصد تحتانی فقط ۸ درصد میرسد. این گزارش چنین اضافه می‌کند:

"نصف مرفه تر جمعیت ۸۲/۵ درصد کل هزینه‌ها و خدمات مصرفی را بمصرف می‌رساند، و به نصف دیگر فقط ۱۷/۵ درصد میرسد. در مورد درآمد ها آماری در دست نیست، ولی اگر پس اندازها را نیز بحساب بیاوریم، توزیع درآمد الزاماً خیلی نا برابرانه تر از توزیع مصرف خواهد بود."

"آمار وزارت کار نشان می‌دهد که در سال ۱۹۷۱ مزد متوسط روزانه کارگران ماهر و نیمه ماهر، در کارخانه‌ها و کارگاههای تهران (شهری که در آن دستمزدها از همه جا بالاتر است)، حدود

۳- سازمان بین‌المللی کار، سیاست‌های اشتغال و درآمد برای ایران ژوئیه ۱۹۷۳، صفحات ۸۰-۷۹.

۱۷۰ ریال بوده است. این مبلغ با اضافه ۱۹ درصد پرداخت برای اضافه کار، و اگر سهم شدن کارگران در سود کارخانه هم اجرا می شده، ۱۷۰ ریال هم بابت آن در مجموع ۲۲۰ ریال در روز یا ۶۶۰۰۰ ریال در سال می شود. (بنا به نرخ مبادلات ارزی در سال ۱۹۷۱ معادل ۸۷۰ دلار آمریکا = حدود ۴۰۰ لیره استرلینگ) برای مدیران عامل شرکت‌های بزرگ خصوصی یا صاحبان مناصب عالی خدمات دولتی، حقوق‌های سالانه بیش از یک میلیون ریال (۱۳۰۰۰ دلار) غیر عادی نیست."

این گزارش بیش‌بیش می‌کرد که این تفاوت فاحش مابین درآمدی‌ها با احتمال قوی افزایش پیدا خواهد کرد. و شواهد موجود، بر مبنای چندین گزارش جدید تر، چنین گواهی می‌دهند که این تفاوت در واقع بیشتر هم شده است. هر چند که ارائه ارقام دقیق ممکن نیست، زیرا که آمار لازم وجود ندارد.

دستمزدها

دستمزد کارگران ایرانی فقط معادل کسر کوچکی از دستمزدی است که کارگران بریتانیا برای انجام کاری مشابه، دریافت می‌کنند. بدست آوردن اطلاعات مفصل در مورد میزان دستمزد هادری ایران، بسیار مشکل است، زیرا که اگر چه چنین اطلاعاتی وجود دارند، دولت بندرت به نشر آن اقدام می‌کند. در انتشارات رسمی و نیمه رسمی ممکن است گهگاهی چند رقم تقریبی به چاپ برسد. این ارقام اغلب غیر قابل اعتماد از آب در می‌آیند. ولی، نتایج یک بررسی محرمانه که توسط یکی از ادارات دولتی صورت گرفته بود و در فوریه ۱۹۷۴ به "سینار ملی خدمات اجتماعی" ارائه شده در ماهنامه فرانسوی لوموند دیپلماتیک به چاپ رسید. این بررسی شامل ۲۷۷۹ کارخانه میشد که هر یک بیش از ۵۰ کارگر داشتند و تعداد کل کارگزاران به ۵۱۶، ۲۲۳ نفر می‌رسید. مزد متوسط این نمونه آماری برای یک ساعت کار از این قرار بود: کارگران ساده (۱۳/۵ درصد نمونه آماری) ۱۶ ریال (بر حسب نرخ مبادله ارزی سال ۱۹۷۴ ۱۰ پنس انگلیسی)، کارگران مونتاژ (۷۸/۴ درصد) ۲۱ ریال (۱۳ پنس)، سرکارگرها (۹/۵ درصد) ۴۳ ریال (۲۷ پنس)، تکنسین‌ها (۰/۱ درصد) ۱۶۹ ریال (۴۳ پنس). علاوه معلوم شد که بیش از نیمی از خانواده‌هایی که مورد بررسی قرار گرفته بودند در آمد سرانه هفتگی‌شان کمتر از ۱۰۰ ریال (۶۳ پنس) بوده و فقط ۳۴/۵ درصد از آنها درآمد سرانه هفتگی بیش از ۵۰۱ ریال (۳/۱۰ لیره) داشته اند.

این گزارش همچنین نابرابریهای زیادی مابین نواحی مختلف کشور نشان می‌دهد. دستمزد کارگران ساده در تهران، بطور متوسط هفته‌ای ۱۱۶۰ ریال (۷/۵۹ لیره) بوده است، حال آنکه در بلوچستان، که فقیرترین ناحیه کشور است ۲۷۹ ریال (۸/۵ لیره) باید اضافه کرد که این بررسی را نمیتوان کاملاً نشان دهنده همه جانبه اوضاع دانست. این بررسی صرفاً بخش کوچکی از تمامی نیروی

۴- مثلاً به بررسی فایننشال تایمز، ۲۱ ژوئن ۱۹۷۶ رجوع کنید.

۵- مثلاً یکی از منابع عده رسمی آمار، گزارش و ترازنامه سالانه بانک مرکزی ایران فقط ارقام متوسط کلیه دستمزدها و حقوق را که در نمونه آماری معدودی از صنایع پرداخت می‌شود ارائه می‌دهد. هیچگونه اطلاعاتی مبنی بر اینکه نمونه آماری از چه تشکیل شده داده نمی‌شود، ارقام دستمزدها و حقوق بنا به گروه‌های متفاوت کارکنان نیز طبقه بندی نشده است. اگرچه دولت ایران از نشر طلی این گونه آمار بخودی خود بسیار گویاست.

۶- لوموند دیپلماتیک، مه ۱۹۷۵.

کار انسانی را در بر می‌گرفت و علاوه صرفاً آن بخشی از نیروی کار را که در کارخانه‌های بیش از ۵۰ نفر کارگر شاغل بوده اند، - عبارت دیگر مدرن ترین و بارآوردترین کارخانه‌ها را. غیرم توسعه بسیاری کارخانه‌های مدرن در دوران اخیر، صنعت ایران هنوز بسیار عقب مانده است، و اکثریت کارگران در کارگاه‌های کوچک و بدوی، با کم‌تر از ۵۰ نفر کارگر می‌کنند. میزان دستمزدها در این کارگاهها بسیار کمتر از کارخانه‌های بزرگتر و مدرن تر است. بنابراین اگر این کارگاهها هم در بررسی بحساب آمده بود میزان متوسط دستمزد بسیار کمتر می‌شد.

متأسفانه اطلاعات جدیدتر از این نوع در دسترس نیست. رژیم ایران و سختگوییانش ادعا می‌کنند که از سال ۱۹۷۴ به بعد میزان دستمزدها شدیداً بالا رفته است. کارفرمایان ایرانی دائماً از گرانی هزینه نیروی کار گله و شکایت دارند. ولی بسیاری از این ادعاها گزافه‌گویی بی حساب است. مثلاً مشاور اقتصادی سفارت ایران در لندن اخیراً ادعا کرد که "درآمد کارگران در ایران در عرض سه سال اخیر ۶۰۰ درصد افزایش یافته است!"^۷ نشریه سالانه ایران آلمانک قدری متواضع تر است و ادعا می‌کند در شش سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۶ دستمزد کارگران ساده، نیمه ماهرو ماهر به ترتیب ۲۷۵ درصد، ۱۷۵ درصد و ۱۲۰ درصد افزایش یافته است.^۸ بنا بر یک بررسی اخیر فایننشال تایمز رشد سالانه دستمزدها حدود ۳۰ درصد است.^۹

تعداد بیشتری ارقام را می‌توان بازگو کرد، ولی این کار فقط مساله را معشوش تر می‌کند. بی شک درآمد نقدی کارگران ایرانی از سال ۱۹۷۴ تا بحال ترقی قابل ملاحظه‌ای کرده است. شاید حتی معادل رقم سالانه ۳۰ درصد که فایننشال تایمز ارائه می‌دهد. ولی اینکه آیا درآمد حقیقی هم افزایش یافته یا نه، کلاً مطلب دیگریست. بنظر ما حد اکثر میتوان گفت که درآمد حقیقی افزایش بسیار جزئی یافته است. مثلاً بررسی فایننشال تایمز، تخمین می‌زند که مخارج زندگی نیز به میزان ۳۰ درصد در سال افزایش پیدا کرده است.

در هر صورت حتی اگر فرض کنیم که دستمزدها از سال ۱۹۷۴ تا بحال دو برابر هم شده باشند تازه دستمزد یک کارگر مونتاژ به ساعتی ۴۲ ریال (۳۳ پنس) می‌رسد یا عبارت دیگر هفته‌ای ۱۶ لیره برای ۴۸ ساعت کار. این مبلغ معادل است با فقط یک چهارم دستمزد هفتگی یک کارگر مشابه بریتانیایی، و مدت کار هم طولانی تر است. باید بخاطر داشت که در اینجا ما از کارگران صنایع مدرن، که دستمزد "خوبی" می‌گیرند صحبت می‌کنیم. صدها هزار کارگرانی که در کارگاههای کوچک در سراسر کشور کار میکنند، و زنان کارگر دستمزدشان به مراتب کمتر است.

البته بدون در نظر گرفتن هزینه زندگی، ارقام میزان دستمزد-ها معنای زیادی ندارند. هزینه زندگی در شهرهای ایران لااقل به اندازه بریتانیا است. در تهران شاید از لندن هم بیشتر باشد. قیمت مواد غذایی تقریباً معادل بریتانیا است و بعلاوه کمبود شدید و افزایش واردات مرتب بالا می‌رود. میزان کرایه خانه عمدتاً از بریتانیا بالاتر است و مخصوصاً در تهران که افزایش سریع جمعیت و بورس بازی زمین موجب ترقی عظیم اجاره خانه شده است.^{۱۰} منابع

۷- Hackney Gazette ۱۵ آوریل ۱۹۷۷.

۸- Echo of Iran، ایران آلمانک ۱۹۷۶، تهران. درصدها بر مبنای ارقام مزد صفحه ۲۹۲ محاسبه شده اند.

۹- فایننشال تایمز، ۲۵ ژوئیه ۱۹۷۷.

دولتی ادعا می‌کنند که ما بین سالهای ۷۰-۱۹۶۹ تا ۷۶-۱۹۷۵ هزینه زندگی ۶۰/۵ درصد افزایش یافته است (۱) ولی این رقم مسخره است، اغلب قیمت‌ها در این مدت دو و حتی سه برابر شده اند.

اسانه "سهیم کردن کارگران در سود کارخانه ها"

یکی از مواد ششگانه باصطلاح "انقلاب سفید" شاه که در سال ۱۹۶۳ اعلام شده طرحی برای سهیم کردن کارگران در سود کارخانه-ها بود. بنابه این طرح قرار بود ۲۰ درصد سود هر شرکتی بـه کارگران آن تعلق گیرد.

هدف طرحهای سهیم کردن کارگران در سود اینست که با ایجاد این تصور در میان کارگران که آنها سهمی از سود کارخانه را دریافت می‌کنند و بنابراین در بالا رفتن سودآوری کارخانه ذینفعند؛ در آنها علاقه‌ای به بالا رفتن سودآوری کارخانه برانگیزد؛ به این امید که کارگران به سخت‌تر و موثرتر و تنظیم‌تر کار کردن تشویق شوند. از این لحاظ طرحهای سهیم کردن کارگران در سود کاملاً مشابه طرحهای مرتبط کردن دستمزد یا باروری کار است. طرفداران طرحهای سهیم کردن کارگران در سود همچنین ادعا می‌کنند که کارگران خود در آن ذینفعند. ولی این چیزی جز پنداری واهی نیست.

هرگونه تصویری مبنی بر اینکه تحت نظام سرمایه داری میتوان سود کارخانه را بنحوی میان کارگران معمولی تقسیم کرد کاملاً بیهوده است. آنچه که معمولاً از طریق طرح‌های سهیم کردن کارگران در سود رخ می‌دهد اینست که بخشی از دستمزد کارگران تحت عنوان دیگری بآنها پرداخت می‌شود. "سهیمی از سود کارخانه" بعبارت دیگر با این دست داده می‌شود و با دست دیگر پس گرفته می‌شود. با در نظر گرفتن این نکات حالا ببینیم بر سر طرح کبیر شاه چه آمده است. بنا بر تشریح ایران آلمانک تا ژانویه سال ۱۹۷۶، با به عبارت دیگر ۱۳ سال بعد از آغاز این طرح، فقط ۳۳۸۰۰۰ کارگر، یعنی بخش کوچکی از مزد و حقوق بگیران، مشمول این طرح شده اند. این عده خوش شانس هم عموماً چیزی بجز مبلغ کمی که اسم "سهیمی" از سود روی آن گذاشته شده، دریافت نمی‌کنند. بنا به بررسی‌ای که در لوموند دیپلماتیک نقل شده بود نصف کارگران نمونه آماری مذکور بعنوان "سهیمی" شان از سود کارخانه مبلغی کمتر از سالی ۳۰۰ ریال (حدود ۲ لیبره)، و فقط یک سوم آنان مبلغی ما بین سالی ۳۰۰ تا ۶۰۰ ریال (۲۰-۶۰ لیبره) دریافت می‌کردند. که در مقابل سود سالیانه ۲۰ الی ۳۰ درصد کارفرمایان نشان الحق ناچیز است.

حتی اگر دولت ایران واقعاً می‌خواست طرح سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها را اجرا کند، با مشکلات بزرگی مواجه می‌بود، زیرا که شرکت‌های ایرانی در مخفی نگهداشتن سودشان، حتی از دولت، بسیار مهارت دارند. بسیاری از شرکت‌های پر رونق ایران که بسرعت در حال افزایش دارایی شرکت و پرداخت سودهای کلان به سهامدارانشان هستند؛ دفاترشان دائماً موازنه مطلق نشان می‌دهد. این امر نتیجه نوعی معجزه اقتصادی جدید نیست؛

بلکه حاصل دستکاری ماهرانه دفاتر حساب‌شان است. بسیاری از شرکت‌های مهم، بکمک مامورین مالیاتی فاسد، از این مساله استفاده می‌کنند تا از هم پرداخت مالیات و هم از پرداخت "سهیم" کارگران از سود اجتناب ورزند.

خود کارگران هم هیچگونه راه قانونی برای تضمین دریافت "سهیم" خود از سود کارخانه ندارند. خود قانون سهیم کردن کارگران در سود دخالت آنها را در امور کارخانه ممنوع اعلام می‌دارد، یعنی به آنها اجازه نمی‌دهد مستقلاً جهت تعیین سود حقیقی شرکت کاری بکنند و یا برای تضمین دریافت سهم قانونی‌شان دست به اقدام صنفی مستقلی بزنند. هرگاه هم که کارگران به مبارزه صنفی بر سر سهیمشان در سود کارخانه دست می‌زنند، معمولاً رژیم وارد معرکه می‌شود ولی نه برای دفاع از حقوق قانونی کارگران بلکه برای کمک به کارفرمایان که قانون را زیر پا نهند.

مثلاً در سال ۱۹۷۴ در کارخانه مونتاژ لندروور مرتب نزدیک تهران، کارگران برای مطالبه سهم بیشتری از سود کارخانه و افزایش پاداشها دست به آهسته-آهسته کاری زدند. این مبارزه چهار ماه و نیم بطور انجامید و تولید کارخانه راه تصفیل داد. تعدادی از کارگران را از کار بیکار کردند، ولی آهسته-آهسته کاری ادامه یافت. آنگاه نوبت به پلیس مسلح رسید و ۲۰ کارگر را دستگیر کردند. مبارزه مشابه دیگری در سپتامبر ۱۹۷۵ در کارخانه دولتی نساجی شاهی در استان شمالی مازندران رخ داد. کارگران کارخانه را اشغال کردند. از پلیس و سرپازان مسلح برای اخراج کارگران استفاده شد. از قرار معلوم در این برخورد سه نفر کشته، ۷۰ الی ۸۰ نفر مجروح و ۴۰۰ نفر دستگیر شدند. خدمات اجتماعی؛

دولت باصطلاح "رفاه" Welfare state" طبرغم محدودیتهای آشکارش، برخی منافع حقیقی برای کارگران بریتانیا در بر دارد. بدنی خدمات بهداشت ملی، آموزش مجانی دولتی، مواجب بیکاران، حقوق سالمندان، و بیمه‌های اجتماعی، زندگی برای کارگران بریتانیا بمراتب مشکل‌تر و گرانتر می‌بود. کاهش کنونی هزینه‌های اجتماعی و تأثیر آن بر زندگی کارگران ساده در بریتانیا این مسأله را کاملاً روشن کرده است.

در ایران "دولت رفاهی" وجود ندارد. علاوه بر آن کمبود شدید تسهیلات ابتدائی زندگی، از بیمارستان و مدرسه گرفته تا مسکن ارزان و وسائل ایاب و ذهاب، بچشم می‌خورد. نتیجه این امر مشکلتر شدن باز هم بیشتر زندگی کارگران است که مزید بر درآمد کم و سطح زندگی پائین شان میشود. کسی ادعا نمی‌کند که این نوع مسائل عظیم اجتماعی را می‌توان یکشبه حل کرده، ولی با در نظر گرفتن درآمد کلان نفت ایران، دلیلی برای بر طرف نکردن سریع آن وجود ندارد. متأسفانه در حال حاضر ایران در این راه پیش نمی‌رود. بسیاری از این مسائل اجتماعی، بجای حل شدن دائماً در حال وخیم تر شدن اند. دلیل آن بسیار ساده است. طبرغم تمام تبلیغات رژیم، توسعه خدمات اجتماعی در اس برنامه‌های آن نیست. در شرایطی که کشور نیاز حادی به بیمارستان‌ها و مدارس دارد، در شرایطی که صدها هزار کارگر بعلت گرانی و کمبود مسکن

در گودها و حاشیه‌ها زندگی می‌کنند، رژیم صدها میلیون لیبره صرف اسلحه، قرض دادن به دولت‌ها و کمپانی‌های خارجی، ساختن بناهای یادبود و "جشن‌های" بیفایده، جهت بالا بردن وجهه شاه، می‌کند.

۱۰- برای آنکه تصویر روشنی از هزینه زندگی در ایران بدست آید نمونه‌ای از قیمت مواد غذایی در تهران در تابستان ۱۹۷۷ در اینجا نقل می‌شود: سیب زمینی کیلوئی ۲۹ پنس؛ برنج ایرانی کیلوئی ۰/۸ الی ۱/۱ لیبره، کره کیلوئی ۱/۴۵ لیبره؛ شیر لیتری ۱۷/۵ پنس؛ پنیر کیلوئی ۱/۲ لیبره، گوشت خورشویی کیلوئی ۱/۶۵ لیبره، تخم مرغ دو جینی ۴۵ پنس؛ مرغ کیلوئی ۱ لیبره.

۱۱- بانک مرکزی ایران، گزارش و ترازنامه سال ۲۵۳۴.

۱۲- Echo of Iran، ایران آلمانک ۱۹۷۶، ص ۳۰۶.

۱۳- قانون سهیم کردن کارگران، ماده ۱۷.

نگاه کوتاهی به مصارف بودجه دولت ایران در چند سال گذشته این اوضاع را کاملاً روشن می‌کند. در سال ۷۶-۱۹۷۵، ۲۹/۱ درصد بودجه صرف مخارج نظامی و فقط ۱۷/۹ درصد صرف امور اجتماعی شد (که شامل آموزش، بهداشت و بهداشت، مسکن، عمران شهرها و روستاها، عمران منطقه‌ای، محافظت از محیط طبیعی، تسهیلات فرهنگی و ورزشی می‌شود). در سال ۷۷-۱۹۷۶ این ارقام عبارت بودند از ۲۷/۷ درصد برای مخارج نظامی در مقابل ۱۹/۲ درصد برای امور اجتماعی. هنگامیکه در سال ۱۹۷۴ درآمد نفت ناگهان افزایش یافت، مخارج نظامی در عرض دو سال چهار برابر شد، یعنی از ۲۰۰۰ میلیون دلار در سال ۷۴-۱۹۷۳ به تقریباً ۸۰۰۰ میلیون دلار در سال ۷۶-۱۹۷۵ رسید. در طی همان مدت هزینه‌های اجتماعی فقط ۲/۵ برابر افزایش یافت، یعنی از ۱۲۰۰ میلیون دلار به کمی کمتر از ۳۰۰۰ میلیون دلار رسید.^{۱۴}

امسال بعلاوه پائین رفتن درآمد نفت، دولت با اکراه تمام، ناچار شد مخارج نظامی را تقلیل دهد. در عین حال حدت معضلات اجتماعی که تا کنون تکوین یافته‌اند و نا رضایتی‌ای که این مسائل ایجاد کرده‌اند دولت را وادار کرد تا بر هزینه‌های اجتماعی بیفزاید. ولی با وجود این بودجه امسال ۵۶۱/۱ میلیارد ریال (حدود ۴۷۰۰ میلیارد لیره و یا ۲۴/۳ درصد کل بودجه) را به هزینه‌های نظامی و ۵۴۴ میلیارد ریال (۴۵۰۰ میلیارد لیره یا ۳۳/۵ درصد بودجه) را به امور اجتماعی تخصیص داده است. در مورد کاهش مخارج نظامی نشریه فایننشیل تایمز نوشت: "این حرکت اگر چه قابل توجه است، ولی فریب دهنده هم هست. غیرمستقیم ۲ درصد از بودجه نظامی ۷/۹ میلیارد دلاری، مخارج نظامی سرانه ایران هنوز یکی از بالاترین ارقام را در جهان تشکیل می‌دهد. باید بخاطر داشت که سال گذشته بیش از ۱/۵ میلیارد دلار از مخارج نظامی را تحت سایر رؤس بودجه، از قبیل ساختمان مسکن، مخفی کرده بودند، چنین چیزی امسال هم میتواند اتفاق بیفتد."^{۱۵} متأسفانه مخارج نظامی تنها موردی نیست که مبالغی که رسماً به هزینه‌های اجتماعی اختصاص داده شده‌اند، صرف آن می‌شود. فساد همه جانبه و فراگیرنده باعث می‌شود که مبالغی که قرار است صرف ساختن مسکن، بیمارستانها و مدارس و غیره شوند، بجیب و مامورین و دلال‌های فاسد دولتی سرازیر شوند.^{۱۶} بنابراین مبلغی که واقعاً صرف خدمات اجتماعی میشود حتی از آنچه که ارقام بودجه نشان می‌دهند هم کمتر است.

یکی از وعده‌های "انقلاب سفید" شاه ریشه کن کردن بیسواکی بود. بعد از حدود پانزده سال که از "انقلاب" می‌گذرد، میزان بیسوادی فقط بحد ناچیزی پائین آمده است. امروزه تخمین زده می‌شود که بین ۶۰ الی ۷۰ درصد جمعیت بیسوادند. درصدهای بیسوادی در میان روستائیان و زنان از این رقم میانگین بعرا ب بیشتر است. با وجود اینکه مدرسه رفتن تا سن دوازده سالگی اجباری است، بنا بر آمار خود دولت برای ۲۵ درصد کودکان ۶ الی ۱۳ ساله مدرسه‌ای وجود ندارد که بروند. مدارس موجود همه بخایست شلوغند. تعداد متوسط شاگرد در یک کلاس ۴۰ نفر است، ولی کلاسهای ۸۰ نفری کم نیستند. در تهران مدارس آنچنان اضافه بر ظرفیتشان شاگرد می‌گیرند که از ۱۴۰۰۰ کلاس موجود فقط ۳۰۰۰ کلاس تمام وقت کار می‌کنند. بقیه بصورت نوبتی کار می‌کنند و برخی مدارس تا شش نوبت کلاس دارند (بعبارت دیگر شاگردان عوضش روز رفته یک روز در هفته آموزش می‌بینند).^{۱۸}

البته بار اصلی این اوضاع بر دوش خانواده‌های کارگری افتد. معنایش اینست که کودکان خانواده‌های کارگری، امکان بسیاری ناچیزی برای آموزش شایسته‌ای دارند. کودکان خانواده‌های فقیر روستا هم، اگر امکان یادگیری خواندن و نوشتن بیابند، اقبال والایی داشته‌اند تا چه رسد به آموزش عالیتری. مساله صرفاً مساله کمبود مدرسه و معلم نیست. فقر بسیاری از والدین را مجبور می‌کند که کودکانشان را بجای مدرسه به سرکار بفرستند، حتی درآمد ناچیز طفل خردسالی هم می‌تواند برای بقای خانواده حیاتی باشد.

کارنامه "انقلاب سفید" در ایجاد سیستم بهداشت نیز از این بهتر نیست. بنا بر ایران آلماناک ۱۹۷۶ ایران ۲۲۰۰۰ دکتر کم دارد. در حال حاضر قریب ۱۲۰۰۰ دکتر در ایران وجود دارد (یعنی یک دکتر برای هر سه هزار نفر). تعداد کل تختخوابهای بیمارستانها ۴۶۰۰۰ عدد تخمین زده شده (حدود ۱۳ عدد برای هر هزار نفر). ولی از آنجا که تسهیلات بهداشتی بطور بسیار ناسازگاری در سراسر کشور و بین گروه‌های مختلف اجتماعی توزیع شده است، این ارقام کلی تصویر جامعی از اوضاع واقعی بدست نمی‌دهند. حدود ۷۰۰۰ دکتر یعنی ۴۶ درصد کل دکتراهای کشور در تهران کار می‌کنند، که جمعیتش قریب ۱۲ درصد جمعیت کل کشور است. حدود ۳۵۰۰ دکتر در سایر شهرها کار می‌کنند و بدین ترتیب فقط ۱۵۰۰ یا ۱۳/۵ درصد آنها، در نواحی روستائی، که بیش از نیمی از جمعیت کشور را در بر می‌گیرد، کار می‌کنند.

برای قشر ثروتمند جامعه که از عهده پرداخت خدمات گرانقیمت بیمارستانهای خصوصی برمی‌آیند، بیمارستانهای خصوصی خوب فراوانند. کارگران ساده شهرها فقط به بیمارستانهای دولتی خیلی شلوغ دسترسی دارند و اکثر جمعیت روستائی حتی از ابتدائی ترین خدمات بهداشتی هم دسترسی ندارند. بیمارستانهای دولتی آنقدر شلوغند که بیمارانی که از دهات، پس از مسافرتی دشوار و طولانی بانجا می‌رسند، ناچارند اغلب چندین روز در کربدورها و حیاط بیمارستان بخوابند، تا نوبت معاینه پزشکی بانها برسد. هیچ نشانه‌ای مبنی بر رویه بهبودی رفتن این اوضاع نیز وجود ندارد. بنا بر منابع رسمی فقط برای جبران افزایش جمعیت سالی ۱۰۰۰ دکتر جدید لازم است، حال آنکه در حال حاضر مدارس پزشکی ایران فقط سالی ۷۰۰ الی ۸۰۰ دکتر تربیت می‌کنند، و بسیاری از اینها هم پس از فارغ التحصیل شدن کشور را ترک می‌کنند (تعداد دکتراهای ایرانی در خارج از کشور بیشتر از خود ایران است).^{۱۹}

در ایران چیزی متناظر با خدمات بهداشت ملی [بریتانیا] وجود ندارد. دولت اخیراً شروع به پیاده کردن یک طرح بیمه‌های بهداشتی کرده است. بنا بر این طرح کارگران می‌بایست معادل ۷ درصد از مزدشان را حق بیمه بپردازند (و علاوه بر آن ۲۰ درصد از طرف کارفرما و ۳ درصد از طرف دولت پرداخت می‌شود). کسانیکه تحت این طرح بیمه می‌شوند می‌بایست ۲ درصد حق الزحمه دکتر و هزینه دوا و ۱۰ درصد مخارج بیمارستان را بپردازند. پرداخت بقیه مخارج از طریق بیمه صورت می‌گیرد. هنگامیکه در سال ۱۹۷۵ این

۱۷- فساد بحدی گسترش یافته است که رژیم را مجبور به آغاز مبارزه علیه فساد کرده است. رژیم تبلیغات بسیاری در این زمینه کرده، چندین نفر را هم به اتهام آلودگی به فساد دستگیر و زندانی کرده است. ولی این مبارزه چیزی جز حرکت بی محتوایی نمی‌تواند باشد. رژیمی که خود بر پایه فساد استوار است چگونه می‌تواند فساد را ریشه کن کند؟

۱۸- اطلاعات (هوائی)، ۷ سپتامبر ۱۹۷۶

۱۹- Echo of Iran، ایران آلماناک ۱۹۷۶، ص ۳۳۹

۱۴- Echo of Iran، ایران آلماناک ۱۹۷۶، ص ۳۰۶

۱۵- تهران اکونومیست، ۲۶ فوریه ۱۹۷۷

۱۶- فایننشیل تایمز، ۲۲ فوریه ۱۹۷۷

طرح برای اولین بار مورد اجرا گذاشته شد، دولت ادعا می‌کرد که در عرض ۸ سال همه را بیمه خواهد کرد، ولی تا بحال فقط شامل اقلیت کوچکی از کارگران و خانواده‌های آنها شده است. تعیین اینکه کارگران مشمول این طرح تا چه حد از آن ذینفعند غیر ممکن است، ولی باید بخاطر داشت که مساله اصلی بهداشت در ایران بیشتر مساله کمبود تسهیلات پزشکی است تا مساله فقدان طرح بیمه (تمام دکتورها مجبور به پذیرش بیمار تحت طرح بیمه نیستند، بسیاری از آنها بیمار بیمه‌ای قبول نمی‌کنند). بهترین طرح‌های بهداشتی در جهان، بدون وجود دکتر و بیمارستان بی‌فایده است. رژیم ایران می‌تواند هر چه دلش می‌خواهد در باره بیمه‌های بهداشتی وعده و وعید بدهد، ولی تا زمانی که بجای تربیت دکتر و پرستار و ساختن بیمارستان و کلینیک، بودجه کشور را کماکان صرف خرید جدیدترین جت‌های جنگنده آمریکایی می‌کند، این وعده‌ها جز مثنی حرف تو خالی نخواهد بود.

مساله مسکن شاید امروزه وخیم‌ترین مساله اجتماعی موجود در ایران باشد. خانه‌های خرابی اقتصادی روستاها، به سبب مهاجرت از روستاها و افزایش خارج از کنترل شهرنشینی در چند سال اخیر منجر شده است. جمعیت بسیاری از شهرهای ایران تا همین سالها ۱۰ درصد در حال افزایش است. تهران در عرض پانزده سال از شهری با کمتر از دو میلیون جمعیت، به شهری با تقریباً پنج میلیون جمعیت شده و هنوز سالانه حدود ۳۰۰۰۰۰ نفر بر جمعیت آن افزوده می‌شود. عدم توفیق دولت در اجرای هرگونه طرح جامع خانه سازی به بحران بسیار وخیم مسکن منجر شده است. اینجا و آنجا دولت در نزدیکی طرح‌های صنعتی جدید خانه‌ها و واحدهای مسکونی کوچکی برای کارگران ساخته است، ولی در مقایسه با ابعاد عظیم مساله، اینها قطره‌ای در دریا بیش نیست. حتی طرح جدید و پرسرو صدای ساختن ۵۰۰۰۰ واحد ساختمانی ارزان که دولت اخیراً اعلام داشته است کم‌کم چندان بحل مساله نخواهد کرد (البته اگر مورد اجرا درآید). این رقم تازه معادل تعداد خانه‌های جدیدی است که تهران سالانه برای سکنی دادن افزایش جمعیتش لازم دارد.

بقول خود دولت، تا بحال ابتکار عمل ساختن خانه‌های جدید بعد از بخش خصوصی واگذار شده است. معنی اینکار این است که دولت کارگران را در چنگال زمین‌بازان و صاحبخانه‌ها رها کرده است. در نتیجه محله‌های آلونک نشین - آلونک‌هایی که صرفاً از مقوا و قوطی حلبی ساخته شده‌اند - یکی پس از دیگری در حاشیه شهرهای بزرگ سبز می‌شوند و بخش بزرگی از شهرها تبدیل به زاغه نشین‌های پرجمعیتی می‌شود. قیمت مستغلات و اجاره خانه سربه آسمان می‌زنند. در یکی از مقالات اخیر فایننشال تایمز در آمد کارگران که صرف هزینه مسکن می‌شود تا ۶۰ الی ۷۰ درصد ذکر شده است. بسیاری از کارگران استطاعت پرداخت اجاره خانه را ندارند و در نتیجه زهر بار سنگین قرضیه صاحبخانه می‌روند. اکثرشان، مخصوصاً آنها که خانواده‌های پرجمعیتی دارند، ناچاراً در شرایط غیر قابل تحملی بسر می‌برند. مثلاً بنا به بررسی‌ای که

۴۰- توسعه برخی از این واحدهای مسکونی مظهر و نتیجه سوئی نیز دارد. طرح‌های جدید صنعتی خارج از شهرها و دور از مراکز اصلی جمعیت پیاده می‌شوند، و کارگران این طرحها در واحدهای مسکونی نزدیک به آنها سکنی داده می‌شوند. دولت ادعا می‌کند که طت اصلی این کار ملاحظات حفظ محیط است، ولی انگیزه اصلی بی‌شبهه اینست که از این طریق کلیه این نواحی را بتوان جدا و منزوی نگاه داشت تا در صورت رخ دادن اعتصاب و دخالت ارتش و یا پلیس علیه اعتصاب‌کنندگان از عکس‌العمل خصمانه سایر کارگران حذر شود.

در لوموند دیپلماتیک از آن نقل آمده و در بالا بدان اشاره شده بود، در اصفهان، که یکی از مهمترین شهرهای صنعتی ایران، ۶۰ درصد از کارگرانی که بیش از ۸ فرزند دارند در یک اطاق زندگی می‌کنند.

در حالیکه میلیونها ایرانی ناچارند در چنین شرایط نکت بازی زندگی کنند، همسر شاه، علیاحضرت فرح، که تبلیغات رژیم او را همچون شاهزاده‌ای افسانه‌ای که خود را وقف امور اجتماعی کرده و قلبش مالا مال از عشق به "مردمش" است، مینمایاند، هزاران لیبره خرج وارد کردن سه تن مرمز صورتی با هواپیما از پاریس می‌کند تا استخر شنای جدیدی برای خود بسازد!

در ایران مواجب بیکاری، حقوق سالمندی و یا دیگر انواع مزایای دولتی برای کارگرانی که با هرگونه مشکلات روبرو باشند وجود ندارد. کارگران بیکار، سالخورده و یا از کار افتاده (با استثنای عسده معدودی که از نوعی طرح بیمه خصوصی برخوردار باشند) ناچارند تماماً بر خانواده‌شان متکی باشند، یا خود را در چنگال پرنوازش رباخواران بیندازند و یا به گدائی متوسل شوند.

در ایران ارقام دقیق تعداد بیکاران وجود ندارد. دلیل اصلی آن اینست که از آنجا که به بیکاران مزایایی تعلق نمی‌گیرد، هیچ گونه طرح سرتاسری برای ثبت نام بیکاران هم وجود ندارد. اشکال دیگر اینست که بیکاری فصلی و مخفی نیز در ایران بسیار زیاد است. با وجود این امکان ارزیابی محدودی از اوضاع اشتغال در ایران هست. بنظر می‌رسد که در شهرها "رونق نفتی" تا حدود قابل ملاحظه‌ای بیکاری شدیدی را که قبلاً وجود داشت، تخفیف داده باشد. ولی اینکه اوضاع کنونی تا کی ادامه خواهد یافت مساله دیگری است. "رونق نفتی" هم اکنون بپایان رسیده و آینه‌ده اقتصاد ایران هم چندان جالب نیست. پس‌نشینی قریب الوقوع و گرایش شدید به سمت صنایع جذاب سرمایه تا جاذب کار احتمالاً در سالهای آتی، بیکاری زیاد بار آورده، معضلات و سختی‌های بیشماری برای صدها هزار کارگر و خانواده‌هایشان بدنبال خواهد داشت.

۲- قانون کار و اختناق

قبل از کودتای نظامی سال ۱۹۵۳، که توسط "سیا" سازمان داده شد، ایران جنبش سندیکائی نیرومندی داشت. تاریخ جنبش کارگری ایران از اوائل قرن حاضر آغاز می‌شود. این اولین مرحله انکشاف جنبش کارگری ایران در اوائل سال‌های دهه ۱۹۲۰، با تاسیس فدراسیون سرتاسری کوچک ولی منتفذ اتحادیه‌های کارگری ایران، باوج خود رسید. در آن دوره حتی برای مدت کوتاهی یک جمهوری کارگری نیز تحت رهبری حزب کمونیست جدید التاسیس در ایالت شمالی گیلان تشکیل شد. با استقرار دیکتاتوری ۲۰ ساله رضاخان، پدشاه فعلی، در دهه ۱۹۲۰، جنبش کارگری ایران گرفتار اختناق روز افزونی شد. تا دهه ۱۹۳۰ دیگر تقریباً تمام اتحادیه‌ها و سایر سازمان‌های کارگری یا منحل شدند یا ناچار شدند کار خود را مخفیانه ادامه بدهند. تنها پس از جنگ جهانی دوم بود که جنبش کارگری، بار دیگر بمنابه نیروی قدرتمندی، ظهور کرد.

در آخرین سال‌های سلطنت رضاشاه و جنگ جهانی دوم، بر کارگران ایرانی صدمات و سختی‌های فراوانی تحمیل شد. بنا بر تخمین‌های موجود تنها در دوره ۴۵-۱۹۴۱ هزینه زندگی ۶ برابر شد. حال آنکه دستمزدها تقریباً هیچ تغییری نکردند. با استفاده از شرایط نسبتاً دیکراتیک بعد از جنگ، کارگران شروع به سازماندهی و مبارزه برای دستمزدها بالاتر و شرایط زندگی بهتر کردند. در عرض



شرایط کارگران درآبادان - غیرغم درآمد هنگفت نفت، و افزایش قابل ملاحظه آن در سالهای اخیر، شرایط کارگران بهبودی نیافته است *

مدت کوتاهی فدراسیون سندیکائی جدید و بمراتب نیرومند تئوری و شورای متحدہ مرکزی سندیکاهای ایران، که حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ هزار نفر عضو داشت و تاسیس شد. اگر چه در آن دوران طبقه کارگر ایران هم از لحاظ عددی قلیل و هم در کارگاههای بدوی و کوچک پراکنده بود، با این وصف جنبش کارگری تبدیل به نیروی قدرتمندی در جامعه ایران شد، و نقش مهمی در بالا بردن سطح زندگی کارگران و مبارزه برای ملی کردن صنایع نفت (که به شرکت نفت بریتانیا تعلق داشت) ایفا کرد. برای خرید کردن این نیروی جدید عظیم بود که شاه و سیاه کودتای نظامی اوت ۱۹۵۳ را سازمان دادند.

کودتای ۱۹۵۳ شکست تاریخی عظیمی بود که امروزه ۴۴ سال پس از وقوع آن، هنوز طبقه کارگر ایران تا غلبه بر تمام عواقب آن راه درازی در پیش دارد. پس از کودتا سرکوب شدیدی علیه جنبش کارگری بکار گرفته شد. بسیاری از فعالیت جنبش سندیکائی کشته یا زندانی شدند و خود سندیکاهای نیز منحل گشتند. این گونه اختناق تا یامروز ادامه دارد. کلیه مساعی کارگران برای خود-سازماندهی مستقل با خشونت وحشیانه رژیم روبرو شده است.

پس از خرید کردن جنبش مستقل سندیکائی در دوره بعد از کودتا، رژیم با کمک و مشورت سیا و سازمانهای وابسته بآن، شروع به برآه انداختن "سندیکانیزم" بسبک خود کرد. یک رشته از سندیکاهای تحت کنترل دولت، که براساس الگوی سندیکاهائی که اسلاف فاشیست آن ساخته بودند، پایه ریزی شد. امروزه اینها تنها سازمانهای سندیکائی موجودند که قانونی هستند. هدف آنها ایجاد "تفاهم بین کارگر و کارفرما" و تأمین روابط حسنه مابین آنها است، یا بعبارت دقیق تر کارگران را تحت سلطه کارفرما و رژیم قرار دادن. و برای تضمین اینکه این سندیکاهای از اجرای این نقش تخطی نوزند، مأمورین و خبرچینان ساواک هم در آنها نفوذ دارند.

در قوانین کار ایران سه نوع سازمان صنفی از این قبیل در نظر گرفته شده است: سندیکا، یعنی سازمانی که در سطح کارخانه و کارگاه وجود دارد؛ اتحادیه که ترکیبی از سندیکاهای یک صنف یا یک ناحیه است؛ کنفدراسیون که ترکیبی از چند اتحادیه است. بنابر منابع رسمی حدود ۷۰۰ سندیکای تحت کنترل دولت وجود دارد. دولت به تشکیل اتحادیه های وسیع تر یا کنفدراسیون کمی نمی کند، زیرا میخواهد حتی این "جنبش سندیکائی" تحت کنترل دولت را هم از هم پراکنده نگهدارد. ولی یک سازمان دست نشانده سرتاسری، بنام سازمان کارگران ایران ایجاد شده است.

قوانین کار فعلی ایران در سال ۱۹۵۹ نوشته و یکبار، در سال ۱۹۶۵ ترمیم شده اند. این قوانین بهیچوجه بیانگر حقوقی که کارگران با مبارزه خود بدست آورده باشند نبوده، بلکه حاصل شکست سخت سال ۱۹۵۳ اند. بدین دلیل این قوانین مجموعه ای از مقررات سرکوب کننده ای هستند که بمنظور محدود کردن آزادی کارگران بر آنها تحمیل شده است. در مواردی هم که قوانین کار برخی تأمین های، هرچند ناکافی، برای کارگران پیش بینی کرده اند، مثلاً در مورد حداقل ساعات کار و حداقل دستمزد، کارفرمایان و مأمورین دولت اغلب قانون را زیر پا می گذارند. علاوه بر این، در مواقعی هم که این قوانین در کنترل کارگران توفیق نمی یابند، رژیم هرگز از توسل به خشونت بارتترین اقدامات سرکوب کننده مافوق-قانون ابائی نداشته است. در بخش بعدی ما به بررسی کوتاه قوانین کار ۱۹۵۹ خواهیم پرداخت تا ماهیت سرکوب کننده و محدود کننده شان را آشکار کنیم، و نشان دهیم که معنی این قوانین در عمل چیست.

قوانین کار شامل تمام کارگران مزد و حقوق بگیر، باستثنای کارگران کشاورزی و کارگران فامیلی و خانگی میشود. کارگاههایی هم که کمتر از ده کارگر دارند (و بخش بسیار عمده ای از کل صنایع کشور را تشکیل می دهند)، ممکن است بنا به تصمیم وزارت کار از این قوانین معاف شوند.

دستمزدها و ساعات کار

تعداد ساعات کار در روز، بنا به قوانین کار ایران نباید از هشت ساعت بیشتر باشد. هفته کار شش روز تمام یا ۴۸ ساعت است. اوقات استراحت و صرف غذا جزء ساعات کار محسوب نمی شود. حداکثر چهار ساعت اضافه کار در روز مجاز است، ولی برای "کارهای سخت و زبان آور" و برای کارگران کمتر از شانزده سال، اضافه کار ممنوع است. اضافه کار معمولاً باید داوطلبانه باشد. ولی ماده ۱۳ قانون کار تصریح می کند که: "در صورت بروز حادثه و یا لزوم تعمیرات ضروری کارگاه و ماشینها همچنین در موارد پیش آمد قهوه قهریه (فرس ماژور) کارفرما می تواند استثنائاً تمام یا قسمتی از کارگران را برای کار اضافی با پرداخت اضافه کار مقرر در ماده ۱۲ نگاه دارد." میزان اضافه مزد معادل ۱۳۵ درصد میزان دستمزد معمول است. به ازای هر دوازده ماه کار دوازده روز مرخصی با دریافت مزد در نظر گرفته شده، و علاوه بر یک روز در هر هفته و ده روز تعطیل رسمی سالیانه. میزان دستمزد جهت کار در روزهای تعطیل هم ۱۳۵ درصد میزان دستمزد معمولی است. کارگران نوبتی مقرر است ده درصد بیش از دستمزد معمولی دریافت دارند، و استخدام زنان و کارگران جوان کمتر از ۱۸ سال مابین ساعات ۲۲ الی ۶ ممنوع است (باستثنای برخی مشاغل ویژه از قبیل پرستاری). ولیکن این مقررات در مورد ساعات کار، در عمل معنای چندانی ندارد. حتی اگر زیر پا گذاشتن عمده قانون توسط کارفرمایان را هم که بی شبهه بمقیاس وسیعی رخ می دهد، در نظر نگیریم، بعلمت پائین بودن دستمزد ها اغلب کارگران ناچارند، اضافه کار کنند. برای کارگران ایران دستمزد اضافه کار اغلب ضرورتی حیاتی است و نه اضافه درآمد. بدین دلیل اکثر کارگران روزی دوازده ساعت کار می کنند.

قانون کار می باید با وضع حداقل اجباری دستمزد، از کارگران در مقابل دستمزد های زیاد، از حد کم حفاظت کند. ولی در عمل قانون کار چنین حمایتی از کارگران بعمل نمی آورد، زیرا حداقل قانونی دستمزد بسیار کم است و غالباً هم نه کارفرمایان و نه رژیم توجهی بآن نمی کنند.

۲۴- متن کامل قوانین کار فعلی را [بزبان انگلیسی] می توان در کتاب کارگران به شاه جواب منفی می دهند، بقلم ت-جلیل، چاپ لندن، ۱۹۷۷، یافت. بنا به برخی گزارش ها قوانین کار در دست تجدید نظر است، و در آینده نزدیکی قرار است دولت لایحه جدید کار را به مجلس تقدیم کند. احتمال اینکه از نظر محتوی سرکوب کننده آن لایحه جدید فرق چندانی با قوانین کار فعلی داشته باشد بسیار کم است. شواهد چنین گواهی می دهند که لایحه جدید ممکن است حتی از قوانین فعلی نیز سرکوب کننده تر باشد، زیرا یکی از نکاتی که مکرراً بر آن تأکید می شود "انضباط" و "کار آبی" در محل کار است. یک سیستم صدور کارت های شناسائی نیز در دست تهیه است تا از این طریق امکان تغییر و شغل کارگران بمنظور دریافت دستمزد بالاتر محدود شود و بی شبهه کارگران "خرابکار" نیز راحت تر تحت نظر قرار گیرند.

ماده ۲۲ قانون کار تصریح می‌کند: " حداقل مزد کارگر عادی با توجه بحواش ضروری و هزینه زندگی در نقاط مختلف کشور باید طوری باشد که تامین زندگی يك مرد و يك زن و دو فرزند را بنماید." از آنجا که هیچ توضیح دیگری در معنای " هزینه زندگی يك مرد و يك زن و دو فرزند " و یا " حواش ضروری " داده نشده ، بیان مبهم این جمله را میتوان به طرق گوناگون تعبیر کرد . این بند ها هم می‌تواند اشاره به يك سطح زندگی خوب و نسبتاً مرفه باشد و هم بمعنی امرار معاش در سطح بخور و نمیر تعبیر شود . تعبیر دولت ایران بیان دوم است . علاوه بر این ، دولت ایران ، هنگام تعیین حداقل دستمزد قانونی هرگز " توجه لازم به هزینه زندگی " را در مد نظر قرار نداده است . در طی ۲۱ سال مابین سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۶۹ ، طیرغم افزایش قابل ملاحظه هزینه زندگی حتی یکبار هم در میزان حداقل دستمزد تجدید نظر نشد و این میزان در سطح مسخره روزی ۳۵ ریال باقی ماند . از سال ۱۹۶۹ به بعد این مبلغ بتدریج افزایش یافته و اکنون در نقاط مختلف کشور مابین ۱۴۱ الی ۱۵۲ ریال (حدود ۱/۲۰ لیبره) است . بعبارت دیگر معادل آنچه اکثر کارگران بریتانیا در مقابل يك ساعت کار دریافت می‌کنند . با ۱/۲۰ لیبره در روز حتی يك اطاق يك نفره نمیتوان در تهران کرایه کرد ، تا چه رسد به اینکه مخارج يك خانواده تامین شود .

طیرغم اینکه سطح حداقل قانونی دستمزد تا به این حد مسخره پائین است ، بنظر میرسد که دستمزد بسیاری از کارگران حتی از این هم کمتر است . بنا به گزارش سازمان بین المللی کار ، که در بالا از آن نقل شد : " بنا به مدارک موجود در بسیاری موارد سطح حقیقی دستمزدها اگر از آن حداقل (قانون دستمزدها) کمتر نباشد بزحمت آن میرسد " . بررسی ای که در لوموند دیپلوماتیک به آن استناد شده ، نشان می‌دهد که در میان نمونه آماری کارگران مورد مطالعه دستمزد ۷۳ درصد کمتر از حداقل قانونی بوده است . دستمزد کارگران در ناحیه تهران بطور متوسط تقریباً مساوی حداقل قانونی و در استان های دور افتاده فقط يك سوم حداقل قانونی بوده است .

در چند سال اخیر مبارزات کارگری متعددی صورت گرفته که در آنها مطالبه کارگران حداقل قانونی دستمزد بوده است . در این موارد رژیم ، بجای مورد اجراء گذاشتن قوانین خودش ، تقریباً همیشه از کارفرمایان در مقابل کارگران پشتیبانی کرده است . برای تحمیل دستمزد کمتر از حداقل قانونی رژیم حتی به اقدامات قهر - آمیز هم متوسل شده است . معروفترین مبارزه ای که بر سر این مساله صورت گرفت مبارزه کارگران جهان چیت در ماه مه ۱۹۷۱ است . کارگران جهت مطالبه دستمزدی معادل حداقل قانونی دست به اعتصاب زدند . وقتی که کارفرما مطالباتشان را رد کرد ، کارگران تصمیم گرفتند ۴۰ کیلومتر تا تهران پیاده بروند و در مقابل وزارت کار دست به اعتراض بزنند . ولی در بین راه به تهران يك واحد ارتش جلوی کارگران را گرفت و آنها را به گلوله بست . بسیاری از کارگران کشته و یا مجروح شدند .

استخدام زنان و کودکان

یکی از اذاعات های شاه اینست که زن ایرانی را " آزاد " کرده است . ولی وقتی يك زن روزنامه نگار ایتالیایی ، اربانا فالانچی ، نظر او را درباره زن پرسید ، اعلیحضرت آریامهر چنین پاسخ گفت : " در زندگی مرد زن فقط وقتی بحساب میآید که زیبا و باوقار باشد ، و بداند چگونه زنانه رفتار کند مثلاً این جریبان آزادی زن ! این فمینیست ها چه میخواهند ؟ شما چه میخواهید ؟ برابری ؟ برابری ، شوخی می‌کنید ! نمی‌خواهم توهین کنم ولی شما ممکن است از نظر قانون برابر باشید ، ولی - ببخشید که صریح

سخن می‌گویم - نه از نظر استعداد . . . شما هیچوقت يك ميكل آنژ یا باخ بیرون نداده اید . شما حتی يك آشپز قابل هم بیرون نداده اید . و اینرا بگردن عدم امکان هم نیندازید . اختیار دارید ! آیا شما امکان این را که بتاريخ يك آشپز قابل عرضه دارید نداشته اید ؟ شما هیچ چیز قابلی بوجود نیاورده اید . هیچ ! " ۲۵

تنها چیزی که شاه می‌تواند ادعا کند به زن ایرانی اعطا کرده است حق رای در انتخابات قلابی کشور است ! زن ایرانی نه تنها آزاد نیست ، بلکه بسیار هم ستم دیده است . بر خلاف ادعای شاه ، حتی " از نظر قانون " هم مساوی نیست ، زیرا قانون مدنی ایران حاوی تبعیضات بسیاری است . مثلاً : زن ایرانی هیچ حقی در مورد اطفال خود ندارد ؛ بدون اجازه کتبی شوهر ، پدر ، یا نزدیکترین خویشاوند مذکر حق مسافرت بخارج از کشور ندارد ؛ شوهر میتواند زن را از اشتغال به کاری که بنظر او به " آبروی " خانواده لطمه میزند باز دارد ؛ زن فقط با اجازه پدر می‌تواند ازدواج کند ؛ اگر مردی زنش را " در دفاع از شرف خود " بکشد ، اینکار جنایت مهمی محسوب نمی‌شود حال آنکه اگر زن مجردی حامله شود ، مجرم به حساب می‌آید .

نابرابری های اجتماعی که در جامعه وجود دارند البته در شرایط زن کارگر هم انعکاس می‌یابد .

مزد کارگر زن قاعداً باید با مزد کارگر مرد مساوی باشد . بنا به ماده ۲۳ قانون کار : " مزد کارگر زن و کارگر مرد برای کار مساوی یکسان است . " اما همانطور که زنان کارگر در بریتانیا از تجربیات اخیر خود آموخته اند ، قانون " مزد مساوی " بخودی خود ارزش چندانی بیش از کاغذی که قانون رویش ثبت شده ندارد . کارفرمایان همواره می‌توانند ، راه های مفری پیدا کنند ، مثلاً از طریق رتبه بندی زنان در درجات پائین تر . نابرابری های اجتماعی ای که زنان یا آن رهبرو هستند در ایران خیلی بیشتر از بریتانیا است ، بدین جهت بسیار بندرت اتفاق می‌افتد که مقررات مربوط به " مزد مساوی " رعایت شوند . علاوه ، زنان اکثراً در کم مزد ترین مشاغل استخدام می‌شوند و از نقطه نظر امکانات تعلیم و کارآموزی در موقعیت بسیار نامساعد تری قرار دارند . در شهرها درصد زنانی که کار می‌کنند هنوز خیلی پائین است . در گزارش سازمان بین المللی کار که در بالا ذکر کردیم چنین تخمین زده شده که در نواحی شهر نشین از میان جمعیت زن بالای تراز ده سال ، از هر ده نفر فقط يك نفر خارج از خانه کار می‌کند . ولی از آنجا که بسیاری از صنایع مانند نساجی ، دوزندگی ، کفافی ، صنایع غذایی ، و اخیراً الکترونیک به استفاده از نیروی کار ارزان زنان پرداختند ؛ زنان بیشتری استخدام می‌کنند و تعداد زنان کارگر در حال افزایش است .

تسهیلات مرخصی زنان باردار و شیرده در قانون کار ایران بسیار نا کافی است . زنان حق دارند شش هفته قبل از زایمان و چهار هفته بعد از زایمان مرخصی بگیرند و در این مدت کارفرما حق اخراج آنها را ندارد . حتی در اسپانیای فرانکو هم زنان حق شش هفته مرخصی بعد از زایمان داشتند . قانون کار هیچ اشاره ای به مزد زنان باردار و شیرده در دوران مرخصی نمی‌کند . هیچ اشاره ای هم مابین مطلب که آیا زنان حق دارند بعد از پایان این مرخصی به سرکار خود برگردند یا نه نشده است . در اکثر کشورهای اروپایی زنان حتی تا ۱۲ ماه بعد از زایمان هم حق دارند تقاضای بازگشت به شغل خود را بکنند . کارفرما می‌باید بعد از هرسه ساعت کار به مادران شیرده نیم ساعت فرجه شیر دادن به طفل بدهد .

۲۵ - New Republic ، اول دسامبر ۱۹۷۳ .

۲۶ - سازمان بین المللی کار ، مذکور در قبل ، ص ۸۵ .

ولی فقط در صورتی موظف به تخصیص محلی برای نگهداری اطفال است که بیش از ده مادر شیرده در کارخانه وجود داشته باشد. اکثریت کارگاه های ایران ده نفر کارگر هم استخدام نمی کنند تا چه رسد به ده نفر مادر شیرده! و اگر کمتر از ده مادر شیرده وجود داشته باشد، لابد می باید اطفالشان را در صحن کارگاه نگاه دارند!

بکارگماردن کودکان کمتر از ۱۲ سال، بنا به قانون کار منع است ولی بنا به بسیاری شواهد موجود تعداد زیادی از کودکان کمتر از دوازده سال ناچارند، با دستمزدهای بسیار کم، کار کنند. کودکان اغلب در کارگاه های کوچک که دارای شرایط کار بسیار بدی است کار می کنند. مثلاً در صنعت فرش هنوز تعداد کثیری کودک بکارگمارده می شوند.

همانطور که در بالا اشاره کردیم یک چهارم کودکان ۶ الی ۱۳ ساله در ایران بمدرسه نمی روند. بچه دلیل اینها بمدرسه نمی روند؟ بعضی مدرسین رفتن چه می کنند؟ البته یک دلیل این امر کجبود مدارس است ولی دلیل حتی مهمتر اینست که خانواده های آنها، بعلت ضرورت اقتصادی ناچارند آنها را بکار بفرستند. گزارش سازمان بین المللی کار که در بالا ذکرش گذشت، در مورد این ساله چنین اظهار نظر می کند:

"قانون بکارگماردن کودکان کمتر از ۱۲ سال را ممنوع کرده است، ولی بمورد اجراء در آوردن این حداقل سن هنوز در بسیاری از بخشهای فعالیت اقتصادی، از جمله کشاورزی، صنایع خانگی و دستی، خرده فروشی، خدمات خانگی، بسیار مشکل است. حل کامل مساله کار کودکان در گروهی بوجود آوردن امکانات فرهنگی و کارآموزی کافی و بهبود شرایط زندگی کم درآمدترین بخشهای جامعه است تا درآمد اضافی خیلی نا چیز کار کودکان برای زندگی خانواده شان دیگر ضروری نباشد." ۲۷

سندیکاها

قانون کار ایران راه های متعددی جهت کنترل سازمانهای سندیکائی و فعالیت های آنها در مقابل دولت می گذارد. البته باید اضافه کرد که بعلت وجود آتمسفر خفقان و ارباب در کارخانه ها و فقدان ابتدائی ترین حقوق دکرانیک در کل جامعه، دامنه کنترل دولت بسیار از آنچه که در قانون کار آمده، فراتر می رود. بحالوه رژیم و کارفرمایان، برای تضمین کنترلشان، در مواردی که قانون دیگر نمی تواند کمک بکند، از کاربرد مستقیم اقدامات سرکوب و خفقان از اخراج گرفته تا قتل، هیچگونه ابائی ندارند.

بنا به ماده ۲۶ قانون کار: "کلیه سندیکاها و اتحادیه ها و کنگد راسیون ها در موقع تشکیل موظف بتنظیم اساسنامه و تسلیم آن بموزارت کار جهت ثبت می باشند. وزارت کار در صورتی که اساسنامه مغایرتی با این قانون و آئین نامه مربوط بآن نداشته باشد با ثبت آنها موافقت خواهد نمود."

معنای این ماده در عمل اینستکه قانوناً سندیکاها فقط با اجازه وزارت کار می توانند وجود داشته باشند. احتیاج به گفتن ندارد که وزارت کار فقط با تشکیل سندیکاهائی موافقت می کند که تابع رژیم باشند. در قانون کار حتی مقرراتی برای تقاضای استیفاف در مورد حکم مخالفت وزارت کار پیش بینی نشده است. ولی در هر صورت وجود یا عدم وجود چنین ماده ای در عمل تفاوتی ندارد زیرا امکان اینکه بهرحال یک سازمان کارگری واقعاً بتواند علیه حکم وزارت کار مبارزه موفق کند بسیار کم است.

آئین نامه اجرائی قانون کار اساسنامه سازمان های سندیکائی را، تا کوچکترین جزئیات آن، مشخص می کند. بدین ترتیب کارگران

۲۲- سازمان بین المللی کار، همانجا، ص ۸۲.

حتی حق ندارند تشکیلاتی را که قرار است متعلق به خودشان باشد، آنطور که خود صلاح می دانند بسازند و بگردانند. بنایه این مقررات اساسی، مشخصات شناسنامه و حتی عکس کلیه کارداران سندیکا باید به وزارت کار داده شود. بی شک منظور اینست که در صورت "بدرفتاری" ساواک راحت تر بتواند دستگیرشان کند.

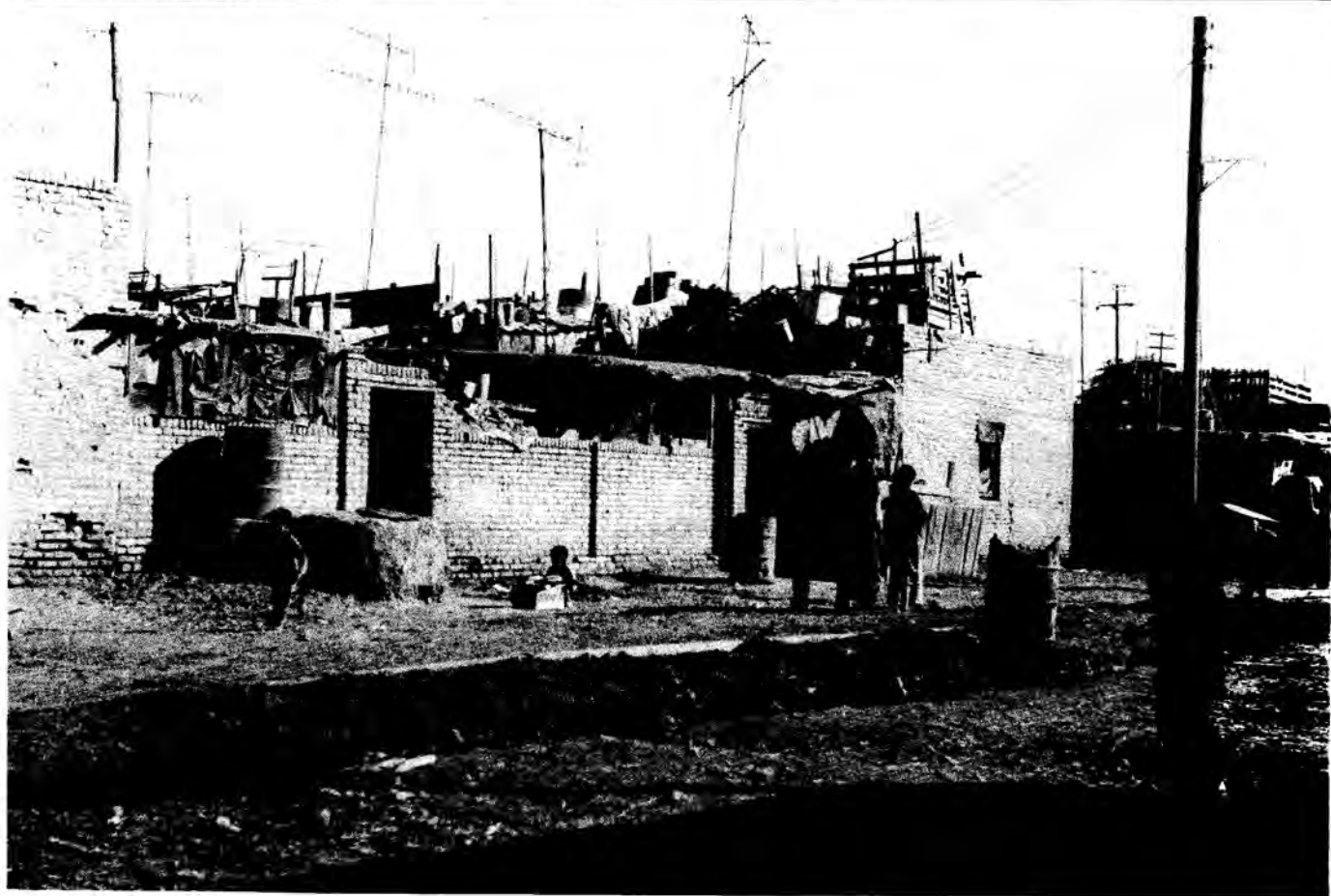
بنایه ماده ۲۹ قانون کار: "سندیکاها، اتحادیه ها و کنگدرا -

سیون ها حق دخالت در امور سیاسی را ندارند." خط فاصل ما بین مبارزات اقتصادی و سیاسی - اگر اصلاً چنین خط فاصلی وجود داشته باشد - در بهترین حالات بسیار مبهم است، و در شرایط ایران، از آنجا که مبارزات اقتصادی بسرعت در جهت مقابله با دولت گرایش می یابند، تقریباً ناموجود است.

"دخالت در امور سیاسی" هم مقوله بسیار مبهمی است که تعابیر بی شماری را ممکن می سازد. این ماده دولت را با اسلحه بسیار نیرومندی علیه سازمانهای سندیکائی مسلح می کند. در نظر اول به نظر می آید که بخش دوم این ماده تا حدودی بخش او را تعدیل کرده و حتی در تضاد با آن است: "فقط در موارد حفظ منافع حرفه ای و اقتصادی خود [سندیکاها، اتحادیه ها و کنگد راسیون ها] می توانند نسبت به احزاب سیاسی اظهار تمایل و با آنان همکاری نمایند." ولی اگر در نظر بگیریم که ایران یک دولت یک حزبی است، این دیگر تعدیلی نیست. زمانیکه شاه، در مارس ۱۹۷۵، تاسیس تنها حزب قانونی، حزب رستاخیز ملی، را اعلام کرد، گفت تمام ایرانیان باید از آن پشتیبانی کنند. بنابراین صحیح تر می بود اگر در قانون کار بجای جمله بالا جمله زیر می آید: "سندیکاها، اتحادیه ها و کنگد راسیون ها باید نسبت به حزب رستاخیز ملی اظهار تمایل و با آن همکاری نمایند."

تشکیلات درونی سندیکاها تحت کنترل دولت را همه چیز جز دکرانیک می توان خواند. در ظاهر نمایندگان کارگران و کارداران - سندیکا را خود کارگران، بطریق دکرانیک، انتخاب میکنند. ولی در عمل رژیم و کارفرمایان با استفاده از ارباب و روشهای دیگر عموماً سعی می کنند انتخاب چاگران خود را تضمین کنند. آتمسفر عمومی سرکوب و اختناق غالباً برای تضمین این کار کافی است. زیرا جز منتخبین کارفرما یا ساواک، کارگران دیگر از ترس عواقب تعقیب و سرکوب کاندید انتخابات نمی شوند. حتی اگر هم کارگری کاندید بشود، سایر کارگران ممکن است از ترس به وی رای ندهند. بسیاری از باصطلاح نمایندگان کارگران یا ماورین ساواک هستند که در کارخانه فعالیت دارند یا کسانی هستند که ساواک یا سایر ادارات دولتی مخصوصاً برای اینکار تربیت کرده اند. جالب توجه است که در چندی از مبارزات کارگری سالهای اخیر، یکی از مطالبات کارگران برکنار کردن این گونه "نمایندگان کارگری" بوده است. اعتصابی که در سپتامبر ۱۹۷۴، در کارخانه کفش ملی، بزرگترین کارخانه کفش سازی کشور، صورت گرفت مثال خوبی است. مبارزه بر سر سهم کارگران در سود کارخانه آغاز شد، ولی مطالبات کارگران شامل برکنار کردن باصطلاح نمایندگان خودشان هم بود که تمام کوشش خود را در راه خفه کردن اعتصاب بکار برده بودند.

کارفرمایان و رژیم همیشه در تحمیل مقاصد خود در داخل سندیکاها موفق نمی شوند و در برخی موارد استثنائی نمایندگان واقعی کارگران انتخاب می شوند. هر زمان که چنین نمایندگانگی انتخاب شوند یا سندیکا دست به اقدامی مخالف میل رژیم بزند، ساواک در توسل به وحشیانه ترین روشهای سرکوب تردیدی بخود راه نمی دهد. اخراج و زندانی کردن نمایندگان واقعی کارگران در جریان مبارزات کارگری یک امر کاملاً عادی است. ولی ساواک برای دستیابی به اهدافش از قتل هم ابائی ندارد. قتل مجید صالحی جهانی نمونه خوبیست. در ماه ژوئن ۱۹۷۴ کارگران اتومبوسرانی شهر تبریز در استان شمال غربی - آذربایجان - برای دستبرد بیشتر،



زاغه های اهواز- در آستانه "تمدن بزرگ" و در حاشیه مراکز صنعتی خوزستان مقوا و چوب و حلبی "مصالح ساختمانی" مسکن زحمتکشان را فراهم می آورد *

دست به اعتصاب زدند. صالح جهانی، نماینده کارگران، گنه رهبری اعتصاب را بعهدہ داشت، مسموم و کشته شد. وی هنگامی که در یک جلسه در حال سخنرانی بود، پس از نوشیدن جرعه‌ای آب، بیهوش شد. رفقای همکارش با عجله او را به بیمارستان رساندند، ولی روز بعد درگذشت.

اختلاف بین کارگر و کارفرما

اعتصاب و سایر اشکال مبارزات صنفی در ایران غیر قانونی است. قانون کار صریحاً چیزی در این باره تصریح نمی‌کند، ولی فقدان هرگونه پیش‌بینی در این مورد و یا در مورد تعریف حقوق کارگران در ارتباط با اعتصاب همین نتیجه و معنی را دارد. در واقع کلمه "اعتصاب" فقط یکبار در ۶۹ ماده قانون کار ذکر شده است و آنهم تنها در رابطه با تعریف "اختلاف دستجمعی".

ولی، بررسی دقیقتر قانون کار نشان می‌دهد که این قانون شامل موادی است که می‌تواند مستقیماً علیه اعتصاب و سایر اشکال مبارزات صنفی بکار گرفته شود. بنا به ماده ۴۱ قانون کار هرگاه اقدامی از جانب کارگران "موجب" نقلیل محصول "کارگاه گردد" کارفرما حق دارد جبران خسارت طلب کند. یکی از معانی این ماده اینست که اگر کارگران دست به اعتصاب بزنند و یا شکل دیگری از مبارزه نظیر کار-مطابق-قاعده [یعنی بدون قبول اضافه کار] و یا گند-کاری، در این صورت مجبورند به ازای صدماتی که در اثر این عمل به تولید وارد می‌آید به کارفرما غرامت بپردازند. تمام تأثیر اعتصاب در اینست که تولید را تقلیل می‌دهد. با وضع این قانون که کارگران مجبور به پرداخت خسارت به کارفرما هستند قانون کار ایران اعتصاب را کاملاً بی معنی می‌کند. از این لحاظ ماده ۱۷ قانون سهیم کردن کارگران [در سود کارخانه‌ها] نیز بسیار جالب است. بنا به این ماده: "هیچیک از کارگران نمی‌توانند باستناد این قانون در اداره امور کارگاه مداخله نمایند." اگر کارفرما از پرداخت سهم کارگران مطابق این قانون سر باز زند و وزارت کار نیز در تضمین اجرای آن اقدامی نکند چه می‌شود؟ اگر کارگران بر سر مبلغی که کارفرما ادعا می‌کند سهم آنان از سود است توافق نکنند چه می‌شود؟ شاید بخواهند از طریق توسل به اعتصاب قانون راه اجرا در آورند. ولی هرگونه اقدامی از این قبیل بی شک "خالصت در امور کارگاه" بحساب خواهد آمد و بنا بر این غیر قانونی خواهد بود.

بجای پیش‌بینی‌های لازم در مورد حق اعتصاب، قانون کار حاوی مکانیزم اجباری رسیدگی است. (برخلاف ACAS در بریتانیا) (The Advisory and Conciliation and Arbitration Service) که صرفاً مرجع مشورتی است، تصمیمات مرجع رسیدگی در ایران از نظر قانونی لازم الاجرا است. این مرجع رسیدگی بهیچوجه "بیطرف" نیست. کاملاً تحت غلبه رژیم و کارفرمایان قرار دارد و مرکب از دو مرحله ارجاع یا اختیارات فزاینده است که عبارتند از شورای کارگاه و هیأت حل اختلاف. (در مرحله عالی‌تری، شورای عالی کارسویت نهائی اجرای قانون کار را بعهدہ دارد و در نتیجه مرحله سوم و ظاهرتی جهت رسیدگی بشمار می‌آید. اعضای این شورا هر دو سال یکبار از جانب دولت منصوب می‌شوند.) شورای کارگاه مرکب است از سه نفر نماینده از جانب وزارت کار، کارفرما و کارگران [کارگاه]. هیأت حل اختلاف مرکب است از سه نفر نمایندگان دولت (فرماندار محل، رئیس دادگستری محل، و رئیس اداره کار محل و یا نمایندگان آنان) سه نفر نماینده از جانب کارفرمایان و سه نفر نماینده از طرف کارگران. حتی اگر چنین فرض کنیم که باصطلاح نمایندگان کارگران نمایندگان واقعی کارگرانند - و این خود فرضی متقابل بمحالی است - باز هم کارگران در این مرجع رسیدگی در مقابل کارفرمایان و متحدین آنان - نمایندگان دولت - در اقلیت قرار دارند. با این

وصف برای اطمینان خاطر وزارت کار از اختیارات حتی بیشتری هم برخوردار است. اگر کارگاهی نماینده کارگران نداشته باشد (و یا بعبارت دقیق تر وزارت کار چنین تصمیم بگیرد که این کارگاه نماینده کارگران ندارد)، در اینصورت وزارت کار "نمایندگان کارگران" را منصوب می‌کند. اگر نمایندگان کارگران در دو جلسه متوالی مراجع رسیدگی حاضر نباشند (مثلاً به این علت که ساواک آنها را بزدان انداخته است) در اینصورت نمایندگان کارفرمایان و دولت می‌توانند در غیاب آنها تصمیم‌گیری کنند.

ممکن است سؤال شود اگر این رسیدگی به حل اختلاف منجر نشود چه خواهد شد؟ ماده ۴۶ قانون کار چنین پاسخ می‌دهد:

"در صورتیکه پیشنهادات هیأت حل اختلاف ظرف سه روز مورد قبول طرفین واقع نشود رئیس اداره کار موظف است بلافاصله گزارش امر را جهت اتخاذ تصمیم لازم بوزارت کار اطلاع دهد. در صورت لزوم هیأت دولت می‌تواند مادام که اختلاف ادامه دارد کارگاه را بهر نحوی که مقتضی بداند بحساب کارفرما اداره نماید." (تاکیدازما است.) اولاً طرفین (کارفرما و کارگر) هر دو نمی‌توانند پیشنهادات را نپذیرند چون اصولاً بدون موافقت لاقل یکی از آنها تصمیم‌گیری ممکن نیست. بنابراین در واقع بمراتب دقیقتر می‌بود چنانچه این ماده چنین تصریح می‌کرد: "در صورتیکه کارگران پیشنهادات را نپذیرند و دست به اقدامی بزنند...". و چنانچه چنین اتفاقی بیفتد، آنگاه این ماده پای دولت را بعبان می‌کشد که امور را درست گیرد و "بهر نحوی که مقتضی بداند" اداره کند. معنی معمول این ماده اینست که ارتش دخالت کرده، کارگران را در پرتوی تفنگ بسر کار برمی‌گرداند، و ساواک برای دستگیری رهبران کارگران وارد عمل می‌شود.

۳- برخاست نوین مبارزات کارگری

رژیم ایران ادعا می‌کند که در ایران هرگز اعتصاب رخ نمی‌دهد. مطبوعات شدیداً تحت کنترل در ایران هرگز خبری در مورد هیچ اعتصابی درج نمی‌کنند. شاه، با تواضع همیشگی خود، حتی یکبار ادعا کرد که "در ایران حتی معادل یک دقیقه هم اعتصاب کارگری رخ نمی‌دهد." ^۸ توضیح ادعائی این چنین صلح باور نکردنی مابین کارگر و کارفرما اینست که رژیم و کارفرمایان چنان توجهی برفاه کارگران می‌دارند و مکانیزم رسیدگی [به خواست‌های کارگران] در کشور چنان خوب کار می‌کند که کارگران دیگر به توسل اقدامات چنین "وحشیانه‌ای" نظیر اعتصاب نیازی نمی‌بینند. حضور ماورین ساواک در کارخانه‌ها، که دلیلی وجودی‌شان ایجاد ترس و وحشت در میان کارگران است، استفاده مکرر از پلیس و قوه قهریه نظامی علیه کارگران، و سرنوشت مصیبت بار هزاران کارگر در زندان‌های شاه گویای داستان بسیار متفاوتی است تا افسانه‌های دلنشین رژیم درباره "بهشت کارگر و کارفرما".

اگر چه تعداد اعتصابات در ایران هنوز نسبتاً کم است، علت این امر نه رضایت و رفاہ کارگران بلکه اختناق شدید است. زمانیکه کارگران در ایران دست به اعتصاب می‌زنند بخواهی می‌دانند که بنا اینکار جان خود را بخطر می‌اندازند، زندان و شکنجه در انتظار آنها و مصیبت نصیب خانواده هایشان است. علیرغم چنین شرایطی، مبارزات کارگری در طی چندین سال اخیر سرعت در حال افزایش یافته است. حتی فاینشیا تایمز هم در بررسی‌ای که سال گذشته منتشر کرد اذعان داشت که تعداد اعتصابات رو با افزایش است. چنان

۲۸- کیهان، ۵ مارس ۱۹۷۷.

۲۹- فاینشیا تایمز، ۲۱ ژوئن ۱۹۷۶.

چه مصائب بیشماری را که کارگران ایرانی با آن روبرو هستند و مزایای ناچیزی که از ثروت نفت کشور نصیبشان می شود در نظر بگیریم فهمیدن این امر دشوار نیست .

از آنجا که رژیم از پخش هرگونه خبری در مورد اختلافات کارگر و کارفرما جلوگیری می کند ، کسب اطلاعات دقیق در مورد این مبارزات دشوار است . علاوه بر این ، بعلت وجود ساواک در کارخانه ، کارگران عموماً از صحبت در این باره اجراه دارند . غالباً ساواک با ترهیب و ارعاب خانواده ها و دوستان کارگرانی را که در طی اعتصاب زندانی شده یا بقتل رسیده اند وادار به خاموشی می کند . نتیجتاً اطلاعاتی که پخش می شود و ملاً بطور مخفی در داخل ایران یا توسط سازمان های سیاسی خارج از کشور منتشر می شود معمولاً کامل نیست . ولی همین اطلاعات پراکنده ثابت می کند که رزمندگی طبقه کارگر رو با افزایش است و از آن مهمتر تجربه آن در مقابله با اقدامات سرکوب رژیم می تر می شود .

در کشوری نظیر ایران که مردم قادر به بیان آزادانه عقاید خود نیستند ، مشکل می توان تصویر جامعی از نظر کارگران نسبت به سندیکاها و دولتی و مکانیزم رسمی مناسبات کارگر و کارفرما بدست آورد . ولی با در نظر گرفتن این واقعیت که سندیکاها و دولتی سازمانهایی نیستند که کارگران از طریق مبارزه خود تشکیل داده باشند ، بلکه از بالا بر آنها تحمیل شده است ، بااطمینان خاطر می توان حدس زد که نظر کارگران نسبت به این سازمانها نظریدبینی و بی تفاوتی است . معنی و مقصود واقعی مکانیزم رسمی مناسبات کارگر و کارفرما ، به ثابته سیستمی برای حفظ منافع کارفرمایان ، بی شبهه در نتیجه تجارب تلخ خودشان برای اکثر کارگران کاملاً روشن شده است . این واقعیت که کارگران عموماً سندیکاها و دولتی و مکانیزم مناسبات کارگر و کارفرما را در هر مبارزه صنفی مهمی کاملاً نادیده می گیرند ، این نظر را تأیید می کند .

کارگران آموخته اند که بهترین حربه آنان در مقابله با اقدامات اختناق رژیم غافلگیر کردن آن است . اعتصاب ها بسیار ناگهانی و بدون هیچگونه هشدار قبلی رخ می دهند . رخداد ناگهانی اعتصاب ها و فقدان اطلاعات در مورد اینکه چگونه این اعتصاب ها سازمان یافته اند ممکن است این اندیشه را ایجاد کند که این اعتصاب ها بصورت کاملاً خود انگیخته رخ می دهند . ولی بسیار غیر محتمل بنظر می رسد که چندین هزار کارگر در یک کارخانه ، بدون پاره ای سازماندهی و تدارک قبلی بتوانند ناگهانی دست با اعتصاب بزنند . به ظرفیت سازماندهی مخفی کارگران ، حتی در شرایطی که بر ایران حکمفرماست نباید کم بها داد .

سازماندهی محتاطانه و مخفی این گونه اعتصاب ها به بسیاری از کارگران ایرانی این امکان را داده است که با غافلگیر کردن کامل کارفرمایان و نیروهای قهریه رژیم پیروزیهای مهمی بدست آورند . بسیاری از اعتصابات مهم سالهای اخیر در عرض چند ساعت با تسلیم کارفرمایان به خواست های کارگران پایان پذیرفته است . از تروس عکس العمل خصمانه کارگران سایر کارخانه ها و محله های کارگری اطراف رژیم اغلب ترجیح داده است که به خواست های اعتصاب کنندگان تسلیم شود تا اعتصاب را قهارانه سرکوب کند . ولی در این گونه موارد همیشه خطر اینست که پس از خوابیدن قضایا ساواک کارگرانی را که مورد ظن آن قرار می گیرند که شاید نقش مهمی در سازماندهی اعتصاب ایفا کرده باشند دستگیر کند .

اعتصاب عموماً شکل بسیاررزمنده ای بخود می گیرد . همواره با اشغال کارخانه همراه است ، زیرا که کارگران آموخته اند که خروج از کارخانه مسلماً فاجعه ای بدنبال می آورد . بدینمعنی که کارفرما در صورت امکان آنان را از کار بیکار و کارگران جدیدی را استخدام می کرد و ساواک براحتی می توانست این یا آن کارگر را دستگیر کند .

در نتیجه بسیاری از اعتصاب ها تبدیل به محاصره نظامی کارخانه های تحت اشغال کارگران می شوند . یک چنین محاصره یکی از کارخانه های نساجی تهران در ماه مه ۱۹۷۶ دو هفته بطول انجامید . بالاخره سربازان ارتش کارگران را از کارخانه بیرون کردند و گویا چندین کارگر هم کشته شدند . همستگی وسیعی در محله با کارگران تحت محاصره ایجاد شده بود . بنا به روایات اهالی محل بسته های غذا از روی دیوار کارخانه برای کارگران داخل پرت می کردند ، با اینکه اینکار خطر مورد گلوله سربازان قرار گرفتن را در برداشت . گویا دو کارخانه همین حوالی نیز در عکس العمل بسه حمله سربازان به کارخانه دست به اعتصاب زدند .

بمنظور مبارزه با اقدامات سرکوب کننده ، کارگران آموخته اند که چگونه دست به آن نوع مبارزاتی بزنند که سرکوب کردنشان دشوار تر باشد نظیر کند کاری ، عدم همکاری با مدیریت کارخانه و سایر اشکال خرابکاری در تولید . در نتیجه اخیراً سخنگویان رژیم در مورد ضرورت افزایش انضباط در کارخانه ها بسیار سخن می گویند . حتی یکبار شاه ، که خود از بزرگترین مفتخواران دنیا است ، چنین گفت : " این (فقدان انضباط و سخت کار نکردن کارگران) در ایران معاصر غیر قابل تحمل است . دم کسانی را که کار نمی کنند خواهیم گرفت و مثل موش بیرون خواهیم انداخت . " رژیم اکنون در کار تهیه قانون جدیدی است که هدف آن مجبور کردن کارگران به سخت تر کار کردن است . احتمال اینکه اینگونه قوانین تأثیر چندانی داشته باشد بسیار کم است ، زیرا هم اکنون نیز کارفرمایان می کوشند انضباط نوع نظامی در بسیاری کارخانه ها حکمفرما سازند ولی توفیق چندانی بدست نیآورده اند . کارگران دائماً راه های جدیدی نیز برای مقابله با نظارت ساواک در پیش می گیرند . بنا به اخبار رسیده ، کارگران ذغال سنگ سنگرود در اعتصاب ماه مه ۱۹۷۶ صورت های خود را با گرد ذغال سنگ سیاه کردند تا از شناخته شدن خود توسط مأمورین که ممکن است در میانشان رخنه کرده باشند جلوگیری کنند . در موارد دیگری جلسات اعتصاب در اطاق های تاریک برقرار شده اند تا از شناخته شدن مبارزین جلوگیری شود .

بر خاست نوین مبارزات کارگری در ایران در چندین سال اخیر ، بی شبهه صرفاً نشانه های نخستین مبارزات بسیار عظیم تری است که در آینده نه چندان دوری رخ خواهد داد . با افزایش تجربه و اعتماد کارگران به نیروی خود از طریق مبارزات خودشان ، سازمان های مخفی کارگران از شکل بدوی کنونی آن به اتحادیه های مخفی بسیار تیرومندتر و متشکل تر انکشاف خواهد یافت ؛ روابط مستحکمتری مابین کارخانه های مختلف برقرار خواهد شد که به شرایط انزوای کنونی تک تک مبارزات پایان خواهد بخشید ، و مبارزات کارگری از اهداف محدود اقتصادی کنونی شان به جهت مطالبات وسیعتر سیاسی فرا خواهند رفت .

در مقایسه با ایام قبل از سال ۱۹۵۳ ، طبقه کارگر ایرانیان از تغییرات قابل ملاحظه ای گذشته است . هم از لحاظ تعداد مطلق و هم از لحاظ نسبت آن در کل جمعیت کشور رشد عظیمی کرده است . این تغییر فقط کمی نیست بلکه کیفی نیز هست ، زیرا تعداد کارخانه های بزرگ افزایش قابل ملاحظه ای یافته است . در نتیجه طبقه کارگر ایران امروزه نسبت به هر زمان گذشته نیروی بالفعل بسیار عظیم تری را در جامعه تشکیل می دهد . بی شبهه انکشاف آینده مبارزه آن دیکتاتوری شاه را به شدیدترین شکلی بمصاف خواهد طلبید .

ولی اینها صرفاً انکشاف های ممکن آینده است . در حال حاضر طبقه کارگر ایران هنوز ضعیف و غیر متشکل بوده ، با دیکتاتوری بیرحمی روبروست . برای تضمین موفقیت مبارزات کنونی و آینده اش به

وسیعترین پشتیبانی بین المللی ممکن نیازمند است • متأسفانه ، اگر چه جنبش کارگری بریتانیا در گذشته از کارگرانی که در کشورهای متعددی نظیر شیلی ، اسپانیا و آفریقای جنوبی با اختناق مواجه بوده اند پشتیبانی کرده است ، تا کنون هیچگونه حمایتی از کارگران ایران نکرده است ، یکی از اهداف عمده « کاری » مطلع ساختن مبارزین سندیگائی بریتانیا از شرایط ایران و کسب حمایت آنان از مبارزات کارگران ایران علیه دیکتاتوری شاه است •

حمایت از کارگران ایران ، و یا حمایت از کارگران در هر کشور دیگری که در آن جنبش کارگری تحت سرکوب قرار دارد ، مسأله ای صرفاً اخلاقی نیست ، بلکه مستقیماً به منافع حیاتی جنبش سندیکائی بریتانیا مربوط می شود • سرمایه داری نظام بین المللی است • متقدم ترین بیان این مطلب شرکت های بین المللی است که در چندین دهه کشور مختلف کار می کنند • این شرکت های عظیم ، که اکنون بر نظام سرمایه داری غالبند ، می توانند با استفاده از موقعیت بین المللی خود سیاست تفرقه افکندن میان کارگران و حفظ حکم خود از این طریق را بمورد اجراء گذارند • مثلاً ، چنانچه کارگران فورد در دگنهام Dagenham دست به اعتصاب بزنند ، شرکت فورد می تواند خسران تولید خود را از طریق افزایش تولید در سارلویس Saarlouis در آلمان ، یا والنسیا Valencia در اسپانیا جبران کند و بدین ترتیب خود را در موقعیت بسیار محکمتری در مقابل کارگران دگنهام قرار دهد • تنها چیزی که می تواند از چنین رخدادی جلوگیری کند اعمال همبستگی کارگران کارخانه های فورد در سایر نقاط و امتناع آنان از افزایش تولید است • برای استفاده از جنبش کارگری تحت سرکوب ، دستمزدهای کم ، و سود های کلان بسیاری از شرکت های بین المللی برخی از عملیات خود را بر کشورهای نظیر ایران منتقل ساخته اند • بطور مثال می توان از نمونه صنایع اتومبیل سازی بریتانیا کرایسلر یوک Chrysler UK و بریتیش لیلاند British Leyland نام برد که اکنون کارخانه های مونتاژ در ایران دارند • شرکت های بین المللی برای موثرتر پیاده کردن سیاست "تفرقه افکنی و حکومت" خود می توانند از رژیم های دیکتاتوری در کشورهای نظیر ایران نهایت استفاده را ببرند • مثلاً چنانچه کارگران کرایسلر در کاونتری Coventry دست به اعتصاب بزنند ، کرایسلر می تواند بر سرعت خط مونتاژ خود در تهران بیفزاید • کارگران کرایسلر در تهران احتمالاً از اعتصاب کاونتری حتی خبردار هم نمی شوند • حتی اگر خبرهم به آنها برسد ، بعلت شرایط اختناق ، اتخاذ هرگونه اقدام همبستگی برایشان بسیار دشوار خواهد بود •

از دیدگاه چشم انداز دراز مدت تر ، دستمزدهای کم و سود های کلان در کشوری نظیر ایران بدین معنی خواهد بود که بسیاری از شرکت ها بتدریج بخش بیشتری از عملیات خود را از کشورهای گسده دارای جنبش کارگری نیرومندی هستند نظیر بریتانیا ، بکشورهای نظیر ایران منتقل خواهند کرد • نتیجه این امر رقم بیکاری بیشتر برای کارگران بریتانیا ، تضعیف جنبش سندیکائی بریتانیا ، و در نتیجه پائین رفتن سطح زندگی کارگران در بریتانیا خواهد بود • بنابراین می بینیم که ضعف کارگران ایران بمعنی ضعف کارگر بریتانیاییز هست • با غفلت از مسأله پشتیبانی از برادران و خواهران ایرانی خود مبارزین سندیکائی بریتانیا راه را برای فاجعه های آتیه برای خود هموار می کنند •

مبارزین جنبش سندیکائی بریتانیا جهت پشتیبانی از کارگران ایران چه می توانند بکنند ؟

* کنگره اتحادیه های کارگری Trades Union Congress را تحت فشار بگذارید که سیاست مبنی بر تقبیح و محکوم کردن رژیم ایران و اختناقی که این رژیم علیه کارگران ایران بکار می برد اتحاد کند ، بررسی جامعی از شرایط کارگران ایران و عملیات کمپانی های بریتانیایی

و بین المللی در ایران آغاز کند ، هیات نمایندگی به ایران بفرستند تا تحقیقات مستقلی درباره شرایط کارگران ایران بعمل آورند ، و در - باره اختناق کارگران در ایران و نتایج آن برای کارگران بریتانیادار جنبش کارگری تبلیغ کند •

* اخراج ایران را از سازمان بین المللی کار خواستار شوید • کشف برخی اسناد محرمانه ساواک در کنسولگری ایران در ژانویه سال ۱۹۷۶ نشان داد که هیات نمایندگی ایران در سازمان بین المللی کار ، گذشته از اینکه بهیچوجه نمایندگی کارگران ایرانی نیست ، پوشش راحتی برای عملیات ساواک در اروپا فراهم می آورد • تا بحال یکی از اعضای این هیات نمایندگی پس از روشن شدن اینکه سازمان ساواک است از سوئیس اخراج شده است • اخراج ایران از سازمان بین المللی کار بر انزوای بین المللی رژیم شاه خواهد افزود •

* حزب کارگرنیز باید تحت فشار قرار گیرد تا سیاستی علیه رژیم ایران اتخاذ کند و همچنین حکومت حزب کارگر باید تحت فشار گذاشته شود تا به پشتیبانی خود از رژیم دیکتاتوری ایران خاتمه داد و بویژه فروش اسلحه به ایران را قطع کند •

هیچگونه شناسائی رسمی یا غیر رسمی سندیکائی دولتی در ایران و یا سازمان باصطلاح کارگران ایران نباید صورت گیرد •

* مبارزین اتحادیه های کارگری در شرکت های بریتانیایی و یا بین المللی ای که در ایران کار می کنند باید با استفاده از هر راه ممکن اطلاعات بیشتری در مورد عملیات شرکت در ایران ، شرایط کارگران در کارخانه این شرکت در ایران ، و رخدادن اختلافات بین کارگران و کارفرما در ایران بدست آورند • می باید این حقایق را تبلیغ کرده ، اهمیت آن را برای همکاران خود روشن سازند • در صورت امکان می باید شرکت های بین المللی را تحت فشار قرار داد که شرایط کارگران خود را در ایران بهبود بخشند • متأسفانه امکان سازمان - دهی پشتیبانی از مبارزات مشخصی که در ایران رخ می دهد فعلاً بسیار ناچیز است ، زیرا که خبر این مبارزات بندرت قبل از خاتمه مبارزه بخارج می رسد • ولی این امکان ممکن است در آینده فراهم آید •

* در خاتمه ، باید از کمک به ساختن « کاری » از طریق جلب پشتیبانی و پیوستن شعبه اتحادیه کارگری یا حزب کارگر به « کاری » از طریق ترتیب جلسات در مورد ایران و دعوت سخنران از « کاری » از طریق فروش نشریات و تبلیغ فعالیت های ما و از طریق کمک مالی بما نام برد •

ضمیمه ۱ : منافع بریتانیا در ایران

بریتانیا تاریخچه ای طولانی از درگیری اقتصادی و سیاسی در ایران دارد • در خلال نیمه دوم قرن نوزدهم ایران بتدریج تحت سلطه کامل بریتانیا و روسیه تزاری قرار گرفت • تا زمان جنگ جهانی اول ایران بین دو منطقه نفوذ بریتانیا و روسیه تقسیم شده بود و سلسله قاجار در ایران دیگر چیزی بیش از رژیم دست نشانده ای تحت کنترل این دو قدرت خارجی نبود • پس از انقلاب اکتبر ، دولت شوروی کلیه امتیازاتی را که رژیم تزاری کسب کرده بود ملغی ساخت و بریتانیا تنها قدرت خارجی مسلط در ایران بجا ماند • در سال ۱۹۲۱ (رضاشاه) پادشاه فعلی ، با برخورداری از حمایت ژنرال بریتانیایی این ساید Ironside قدرت را بدست گرفت • چهار سال بعد رضا شاه بریتانیا شاه قاجار را از سلطنت خلع کرد • پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحده آمریکا بتدریج جایگزین موقعیت غالب بریتانیا در ایران شد • هنگامیکه سال ۱۹۵۱ دکتر مصدق صنایع نفت ایران را که متعلق به شرکت نفت بریتانیایی بود ملی کرد ، بریتانیا تحریم بین المللی نفت ایران را برقرار ساخت • ولی سازمان "سیا" بود

Plessey, Portland Cement, Bank Xerox, Rockware Glass Ltd., Serck International, Shell, Stone and Webster Construction, Tarmac International, Taylor Woodrow International, John Thompson, Transmark, Unilever, Wellcome, Williams and Glyns Bank, Wimpey-Laing.

که نقش عمده را در برانداختن صدق در سال ۱۹۵۳ ایفا نمود. بریتانیا هنوز هم منافع عمده اقتصادی در ایران دارد و از طریق بیمن نظامی سنتو CENTO با ایران مرتبط است.

مهمترین منافع اقتصادی بریتانیا در همان صنایع نفت ایران است. تقریباً از همان آغاز نخستین اکتشافات نفتی بسال ۱۹۰۸ صنعت نفت ایران تحت تسلط یک شرکت بریتانیایی، شرکت نفت ایران و انگلیس، بوده است. دارائی شرکت نفت ایران و انگلیس در ایران بسال ۱۹۵۱ ملی شد. ولی هنگامی که صنایع نفت ایران مجدداً در سال ۱۹۵۴ به کنسرسیومی متشکل از شرکتهای خارجی تحویل داده شد، بزرگترین سهم نفتی یعنی ۴۰ درصد کنسرسیوم در اختیار شرکت نفت ایران و انگلیس که اکنون بریتیش پترولیوم British Petroleum نام گرفته بود، قرار گرفت. به شرکت رویال داچ شل Royal Dutch Shell که بخشی از آن بریتانیایی است سهم بعدی ۱۴ درصد، تعلق گرفت. در سال ۱۹۷۳ کنسرسیوم رسماً منحل شد و ولی عملاً تحت عنوان "شرکت های وابسته" بکار خود ادامه می دهند.

صنعت اتومبیل سازی بریتانیا و صنایع وابسته به آن منافع عمده ای در ایران دارند. بزرگترین شرکت مونتاژ اتومبیل در ایران، ایران ناسیونال، اتومبیل هیلمن از اجزاء ماشین که شرکت کرایسلر یو-ک Chrysler UK تحویل می دهد می سازد. لوازم الکتریکی توسط شرکت لوکاس Lucas تحویل داده می شود که اکنون شروع به تولید باتری و سایر لوازم الکتریکی در ایران کرده است. بریتیش لیلاند British Leyland در سه شرکت در ایران سهیم است: کارخانه مونتاژ کامیون لیلاند - ایران Leyland Iran در تهران، کارخانه مونتاژ موتور دیزل لیلاند دیزل ایران، Leyland Diesel در تبریز و کارخانه مونتاژ لند رور مرتب Morratub Land Rover. مسی فرگسن Massey Ferguson در تبریز یک کارخانه مونتاژ تراکتور دارد.

بریتانیا از لحاظ فروش اسلحه به ایران مقام دوم را حائز است. معاملات مهم اخیر اسلحه از جانب بریتانیا شامل ارقام زیرند: تانک های چیفتن Chieftain ساخت ویکرز Vickers، ماشین های زره پوش اسکورپیون Scorpion، موشک های رایپه Rapier ساخت بریتیش ایر کرافت کورپوریشن British Aircraft Corporation یک ناوگان هوور کرافت و ناو جنگی نیروی دریایی ایران اخیراً چهار ناو جنگی به Yarrow Shipbuilders سفارش داده است. بسیاری از شرکت های عمده ساختنایی بریتانیا نظیر Costain، Marples Ridgeway و Wimpey-Laing قرارداد های مهمی با دولت ایران دارند. از جمله ساختن تاسیسات نظامی. شرکتست ترانسمارک Transmark، یکی از شرکتهای فرعی راه آهن بریتانیا British Rail، و GEC (کمپانی جنرال الکتریک) در نوسازی قسمتی از سیستم راه آهن ایران شرکت دارند. British Steel Corporation - (شرکت فولاد سازی بریتانیا) در بسط و مدیریت یک کارخانه بزرگ فولاد سازی فعالیت دارد.

قریب ۲۰۰ شرکت بریتانیایی در ایران نمایندگی دائمی دارند. لیستی که ذیلاً درج می گردد برخی از مهمترین کمپانیهای فعال در ایران را شامل می شود:

Allen and Hanburys, Aveling-Barford Group, Acrow International, Barclays Bank, Beechams, Bovis Construction, British Bank of the Middle East, Bridon Ltd., British Insulated Callender's Cables, British Leyland Motor Corporation, British Oxygen Company Ltd., British Petroleum, British Steel Corporation, John Brown Engineering Group, Cable and Wireless, Cementation International Ltd., Commercial Union Insurance, CompAir, Conveyancor, Costain International Ltd., Crane Fruehauf Overseas, Davy International, Delta Metals, Dunlop, EMI, S.W. Farmer and Sons, Foster Wheeler, GEC, Gillette Industries UK, GKN International, Alfred Herbert Ltd., ICI, International Computers Ltd., Lloyds Bank International, London Electricity Board, Marconi, Marples Ridgeway, Massey Ferguson, Midland Bank Ltd., Morgan Grenfell, Herbert Morris Ltd., Park-Davis,

ضمیمه ۲: آمار مربوط به نیروی کار انسانی و صنایع.

توزیع جمعیت شاغل بر حسب فعالیت های عمده اقتصادی

فعالیت	۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۱	۱۳۵۷
کشوری	۳/۳۳ (٪۵۵)	۳/۷۷ (٪۵۰)	۳/۸۰ (٪۴۳)	۳/۴۰ (٪۳۴)
صنایع	۱/۲۹ (٪۲۴)	۱/۹۲ (٪۲۵)	۲/۱۳ (٪۳۰)	۳/۷۰ (٪۳۱)
خدمات	۱/۴۰ (٪۳۳)	۱/۸۶ (٪۲۵)	۲/۴۲ (٪۳۷)	۳/۱۴ (٪۳۱)
کل جمعیت شاغل	۶/۰۲	۷/۵۵	۸/۸۵	۱۰/۴۳
کل جمعیت	۱۹	۲۶	۳۱	۳۶

ارقام سالهای ۱۳۳۵، ۱۳۴۵، ۱۳۵۱ از جزوه سازمان بین المللی کار،

Employment and Income Policies for Iran

ارقام سال ۱۳۵۷ تخمین های سازمان برنامه و بودجه تا پایان سال ۱۳۵۷ است. صنایع شامل صنعت معدن، ساختمان، آب و برق، پشه های شهری و صنایع دستی روستایی می شود.

توزیع صنایع بر حسب استان های کشور

استان	تعداد واحد های صنعتی	جمعیت (میلیون نفر)
تهران	۱۶۹۸ (٪۴۸/۷)	۶/۷۹ (٪۲۰/۹)
اصفهان	۲۷۲ (٪ ۷/۸)	۱/۹۸ (٪ ۶/۱)
آذربایجان شرقی	۲۲۹ (٪ ۶/۹)	۳/۱۷ (٪ ۹/۱)
خوزستان	۲۳۰ (٪ ۶/۶)	۲/۱۱ (٪ ۶/۵)
گیلان	۱۹۸ (٪ ۵/۶)	۱/۵۷ (٪ ۴/۸)
خراسان	۱۸۵ (٪ ۵/۳)	۲/۹۲ (٪ ۹/۱)
مازندران	۱۷۰ (٪ ۴/۹)	۲/۵۲ (٪ ۷/۱)
فارس	۱۰۵ (٪ ۳/۰)	۱/۹۷ (٪ ۶/۱)
یزد	۶۹ (٪ ۲/۰)	۰/۳۱ (٪ ۱/۰)
آذربایجان غربی	۶۱ (٪ ۱/۸)	۱/۳۷ (٪ ۴/۲)
کرمانشاهان	۴۹ (٪ ۱/۴)	۱/۰۲ (٪ ۳/۲)
کرمان	۴۴ (٪ ۱/۳)	۱/۰۶ (٪ ۳/۳)
سیستان و بلوچستان	۴۳ (٪ ۱/۲)	۰/۵۶ (٪ ۱/۷)
همدان	۴۱ (٪ ۱/۲)	۱/۰۴ (٪ ۳/۲)
لرستان	۴۲ (٪ ۱/۲)	۰/۹۷ (٪ ۳/۰)
کردستان	۱۲ (٪ ۰/۴)	۰/۷۳ (٪ ۲/۳)
سایر مناطق	۲۸ (٪ ۰/۷)	۲/۳۷ (٪ ۷/۲)
جمع	۳۴۸۳ (٪۱۰۰)	۳۳/۵ (٪۱۰۰)

ستون ۱- تعداد واحد های صنعتی که تعداد کارکنانشان ده نفر بیشتر است (ارقام از سرشماری کارگاه های بزرگ صنعتی سال ۱۳۵۲). درصد از کل تعداد واحد های صنعتی در پراکنش آمده است.

ستون ۲- جمعیت استان (ارقام تخمینی سال ۱۳۵۲، از سالنامه آماري کشور ۱۳۵۳). از انتشارات سازمان برنامه و بودجه. درصد از کل جمعیت کشور در پراکنش آمده است.

ستون ۳- نسبت درصد تعداد واحد های صنعتی به درصد جمعیت. این ارقام نشانه ای از ناموزونی توسعه صنعتی کشور بدست می دهد. ولی باید تذکر داد که این ارقام درجه ناموزونی انکشاف صنعتی را کمتر از واقعیت نشان می دهند. زیرا اندازه کارگاه صنعتی در آن منعکس نمی شود. کارگاه های صنعتی در مراکز بزرگتر صنعتی معمولاً بزرگتر هستند. بر همینای توزیع نیروی کار صنعتی شاخص بسیار مناسب تری می توان محاسبه کرد تا بر مبنای تعداد کارگاه های صنعتی، ولی آمار لازم در دسترس نیست.

سهم گروه‌های اصلی فعالیت‌های اقتصادی از تولید ناخالص داخلی (درصد)

فعالیت‌های اقتصادی	۱۳۵۴	۱۳۵۱	۱۳۴۵	۱۳۳۸
کشاورزی	۹/۴	۱۶/۵	۲۴/۴	۳۰/۴
صنایع (شامل صنعت، معدنی، ساختمان و آب و برق)	۳۶/۸	۳۷/۰	۱۹/۳	۱۶/۸
خدمات	۱۹/۳	۳۰/۱	۱۸/۴	۱۴/۸
خدمات	۳۴/۵	۳۶/۴	۳۷/۹	۳۸/۰

مأخذ - بانک مرکزی ایران، گزارش‌های سالانه و ترازنامه

توزیع نیروی انسانی شاغل در صنعت بر حسب رشته‌های اصلی فعالیت

فعالیت صنعتی	۱۳۵۱	۱۳۴۱
نساجی، پوشاک، قالیبافی	۳۹	۹۳۹/۵ (٪۵۴/۸)
مواد غذایی، آشامیدنیها و دخانیات	۳۹	۱۹۱/۷ (٪۱۱/۲)
صنایع فلزی اساسی، محصولات فلزی	۳۰۱	۱۳۹/۰ (٪۸/۱)
صنایع کاغذ، چاپ، چوب و محصولات چوبی	۴۲۳	۱۱۶/۲ (٪۶/۸)
صنایع شیمیایی، لاستیک و نفت	۱۳۱	۸۸/۶ (٪۵/۱)
وسایل نقلیه	۱۴۲	۷۴/۹ (٪۴/۳)
محصولات معدنی غیرفلزی	۱۴۲	۷۲/۲ (٪۴/۲)
ماشین‌آلات الکتریکی	۵۵۴	۴۲/۷ (٪۲/۰)
چرم پوست، پشم	۳۸۱	۳۰/۳ (٪۱/۲)
ماشین‌آلات غیرالکتریکی	۴۴۵	۱۶/۲ (٪۰/۹)
صنایع متفرقه	۴۴۰	۴۳/۴ (٪۱/۴)
جمع	۶۵	۱۷۱۵ (٪۱۰۰)

... فرهنگ پرولتری و هنر پرولتری باقیمانده از صفحه ۵۴

شخصیت تاریخی فردیناند لاسال Ferdinand Lasalle زمانس به مارکس و انگلس در لندن نوشت: "من با کمال میل از نوشتن آنچه که می‌دانم صرف نظر می‌کردم تا فقط بخشی از آنچه را که می‌توانم انجام دهم." بر همین روال، در میان بیدنی می‌توانست درباره خود بگوید: "من با کمال میل نوشتن به شکل جدید و پیچیده تر درباره انقلاب را به دیگران واگذار می‌کنم تا شاید خود بتوانم به شکل کهنه برای انقلاب بنویسم."

... مسأله ارضی باقیمانده از صفحه ۲۳

بخصوص در خود کشاورزی و آن گونه زراعت‌ها و رشته‌های کشاورزی که شدیداً محتاج به کار موسمی است این کمبود بشدت حس می‌شود؛ در آن فصل‌هایی که واحد‌های بزرگ تولیدی احتیاج به کارگر بیشتر دارند خود زمین‌خواران نیز کار بیشتری طلب می‌کنند. انکشاف ناموزون منطقه‌ای نیز این مسأله را شدت می‌بخشد. وابسته ماندن جمعیت کثیر روستائی به امرار معاش مستقیم از زمین، ناچاراً به افزایش تولید خود مصرفی می‌انجامد. زمین تا حداقل امرار معاش صرف خانوار دهقانی "ظرفیت جذب جمعیت" دارد. حال آنکه تولید برای بازار و رفع مایحتاج از این طریق مستلزم نسبت کوچکتري از جمعیت به مقدار زمین است. عبارت دیگر از يك قطعه زمین کشاورزی تعداد بیشتری قادر به تولید بمنظور مصرف مستقیم اند تا تولید برای بازار. در این شرایط جمعیت روستائی بجای پرولتری شدن بتدریج فقیرزده و فقرزده تر می‌شود؛ تولید محصولات معاشی، بخصوص غلات، تقریباً هم پای افزایش مصرف مستقیم جمعیت روستائی رشد می‌کند؛ مصرف جمعیت شهری بیشتر و بیشتر می‌باید از خارج وارد شود. یعنی تولید سرانه کشاورزی در این محصولات را کم می‌ماند؛ امکان بالا رفتن باروری کار وجود ندارد و حتی برای واحد‌ها بزرگتر کشاورزی نیز اغلب لزوم مکانیزه کردن (بعلت بالا ماندن اجاره زمین) حس می‌شود. فقط در تولید آن محصولات که برای عرضه به بازار، و عمدتاً مصرف صنعتی، تولید می‌شود (پنبه و دانه‌های روغنی) حجم تولید و باروری رشد می‌کند. علاوه بر این، رشد این قسمت از کشاورزی، اختصاص‌بخش بیشتری از بهترین زمین‌های کشاورزی به این بخش از تولید کشاورزی، و مکانیزه کردن تولید در آن، بر تعداد جمعیت روستائی کنده شده از زمین سنتی ولس هنوز وابسته به زمین برای امرار معاش (بعلت عدم امکان اشتغال صنعتی) می‌افزاید، که بنوبه خود روند افزایش "کارکنان بی‌مزد فامیلی" و افزایش تولید خود مصرفی را تشدید می‌بخشد. در قسمت بعدی این مقاله مفصلاً به بحث این مسائل و چگونگی تجدید تولید این مناسبات در روستاها خواهیم پرداخت.

الف - ر

۴۵- برای "حل" مسأله کار موسمی و ناموزونی منطقه‌ای بنا به مقاله "هزارها خارجی در خدمت بازار کار ایران"، اطلاعات (نشر ایرانیان مقیم خارج از کشور) ۱۸ فروردین ۱۳۵۳ (۷ آوریل ۱۹۷۷) یکی از کارشناسان نقل و انتقالات کارگری عقیده دارد: بهترین راه حل در این میان، جابجائی کارگران سردسیری و گرم‌سیری است، چرا که مثلاً در فصل زمستان کارگران بسیاری از مناطق سرد-سیر مملکت ما مخصوصاً کشاورزان این مناطق بیکار میشوند. یا بالعکس در فصل تابستان هیچ‌کارگر غیر بومی و گاهی بومی هم در مناطق گرمسیر مثل بندرعباس و خوزستان و بوشهر باقی نمی‌ماند. بنابراین این اگر برنامه‌ای تنظیم شود که بر اساس آن کارگران مناطق سردسیر را در فصل زمستان به جنوب کشور و همچنین در فصل تابستان کارگران این مناطق را به مراکز صنعتی انتقال دهند قسمت بزرگی از مشکلات کمبود کارگر ساده را حل کرده‌اند. بدبختانه (از نقطه نظر این کارشناس) يك إشکال "ناچیز" معمولاً در اجرای این گونه برنامه‌ها "دردسر" ایجاد می‌کند: کارگران، برخلاف حشم، در مقابل "کوچ" گله‌واری که این کارشناس پیشنهاد می‌کند مقاومت می‌کنند و به این سادگی حاضر به تن در دادن به مقتضیات سرمایه نیستند.